

رسالہ مدنیہ

صادرہ از قلم مبارک حضرت عبداللہ

چاپ چہارم

بجته نشر آثار امری طبیان فارسی و عربی
لاهنهین - آلمان

۱۴۱ بیع - ۱۹۸۴ میلادی

بنام گوینده قلم

سکرانہ بیہ پایہ بہت جاں قدم جز ذکر العظم تقدیم میداریم کہ این لجنہ را موقوف بہ اہل
مجدد رسالہ مبارکہ مدنیہ فرمود .

این سالہ حضرت مولی الودع در سال ۱۲۹۲ ہجری قمری (۱۸۷۵ میلادی) در ایام حیات
جاں آند لکھنؤ حسب الامر پیر بزرگوارشان برشتہ تحریر درآوردند . این سفر کریم ہفت سال بعد
از تحریر معنی در ربیع الاول ۱۲۹۹ ہجری قمری (۱۸۸۲ میلادی) تحت عنوان « اسرار ایغیۃ
لا سباب المدنیۃ » بدو نسخہ ذکر نام نویسنده در ممبر با چاپ سنگی منتشر شد .

رسالہ مدنیہ بجا تحریرین بار در سال ۱۳۲۹ ہجری قمری (۱۹۱۱ میلادی) بہت آقا شیخ
فرح اندہ مروانی تحت عنوان « الرسالہ المدنیۃ » در مطبعہ کردستان علمنیہ در قاہرہ با چاپ
سربی منتشر فرمود . این چاپی در زمان حیات حضرت مولی الودع و با اجازہ ایشان صورت گرفت
و نص عبارات حضرت عبدہ بہت در این خصوص در دست کتاب طبع رسیدہ است .

سومین نشر این سفر حلبیہ تحت عنوان « اسرار ایغیۃ لا سباب المدنیۃ » در سال ۱۰۶۰ ہجری
توسط لجنہ علی نشر آثار امیر ایران در طهران بصورت استنسیب صورت گرفت و از آنک چاپ حمام
یعنی کتاب حاضر کہ عیناً از روز نخست طبع قاہرہ کسر کردہ شدہ با فہارس لازمہ کہ در آخر ان ضافہ شدہ ایست .

مطالعه در این کتاب مستطاب آمد مختصراً در باره اصول تمدن حقستیر، گذشته در شان این
و حصول شرفیت در علوم و فنون و معارف در این کشور، علم محاربات و مجادلات مله و دول
شرایط حصول صلح و آسایش، اصول اداره کشور و سیاست مدنی، لزوم اتحاد و اتفاق و دوستی
بین ملل، تعلیم و خدمات بهائیه عالم شریف و مختصر از تواریخ ادیان، تعلیم و تربیت و
تعدیه معیشت و ثروت و تشکیل مجامع شور و جبار عدالت میباشد که در شرح آنها به آیات قرآنی
اخبار و احادیث اسلام، اشعار و شواهد و اشیای نادر و شگفتا فرموده اند.

درستان غیریتوانند مقاله متفقانه در را که جناب دکتر وحید رفیر تحت عنوان «ماخذ»
و مصادر رساله مدینه، نوشته و در شماره نهم سال سوم مجله «غذیب» چاپ کانادا
درج شده مطالعه فرمایند.

امید است اشعار جدید رساله مدینه مورد توجه و شمارش شما باشد مخصوصاً جوانان غیر
قول کرده و از مطالب عالی مندرجه در آن بهره و فیر ببرند.



الرسالة المدنية
الصادرة في سنة ١٢٩٢



بدایع حمد و ثنا و جوامع شکر و سپاس در گاه احدیت
پروردگار را سزا است که از بین کافه حقائق کونیه
حقیقت انسانیه را بدانش و هوش که نیرین اعظمین عالم
کون و امکانست مفتخر و ممتاز فرمود * و از نتایج
و آثار آن موهبت عظمی در هر عصر و قدرنی مرآت
کائنات را بصور بدیعه و نقوش جدیده مرآسم و منطبع نمود
چه اگر بدیدهٔ پاک در عالم وجود نگری مشهود گردد

که از فیوضات فکر و دانش هیکل عالم در هر دوری
 بجلوه و طوری مزین و بلطائف بخشایش جدیدی متباهی
 و مفتخر است و این آیت کبرای خداوندی همتا
 در آفرینش و شرف بر جمله ممکنات سبقت ویشی داشته
 و حدیث ﴿أول ما خلق الله العقل﴾ شاهد این مطلب
 و در صدر ایجاد در هیکل انسانی من حیث الظهور
 مشخص کردید * یا ک و منزه است خداوندی
 که با شراقات انوار این لطیفه ربانیه عالم ظلما نیر اغبطه عوالم
 نورانی فرمود ﴿وأشرق الأرض بنور ربها﴾ متعالی
 و مقدس است پروردگاری که فطرت انسانی را مطلع
 این فیض نامتناهی فرمود ﴿الرحمن علم القرآن خلق
 الانسان علمه الیسان﴾ حال ای هوشمندان بشکرانه
 این فضل اعظم باید دست نیاز بارگاه رب بی نیاز
 بر افراخت و تضرع و ابتهال نمود که موفق بران گردیم
 که در این عهد و عصر سنوحات رحمانیه از وجدان نفوس
 انسانیه ظالم و لایح گردد تا این نار موقده ربانیه که مودوع

در افتده بشریه است محمود نماند * بدیده بصیرت ملاحظه
 نماید که این آثار و افکار و معارف و فنون و حکم و علوم
 و صنائع و بدائع مختلفه متوعه کل از فیوضات عقل
 و دانش است * هر طایفه و قبیله که در این بحر بی پایان
 بیشتر تعمق نمودند از سایر قبائل و ملل پیشترند * عزت
 و سعادت هر ملتی در آنست که از آفاق معارف چون
 شمس مشرق گردند * اهل یتوی الذین یعلمون
 و الذین لا یعلمون * و شرافت و مفخرت انسان در آنست
 که بین ملأ امکان منشأ خیری گردد * در عالم وجود
 آیات نعمتی اعظم از آن متصور است که انسان چون
 در خود نگرد مشاهده کند که بتوفیقات الهیه سبب
 آسایش و راحت و سعادت و منفعت هیئت بشریه است
 لا والله بلکه لذت و سعادتی اتم و اکبر از این نه * تا بکی
 پرنفس و هوی پرواز نمائیم و تا بکی در اسفل جهل
 بنکبت کبری چون اُمم متوحشه بسر بریم * پروردگار چشم
 عنایت فرموده که در آفاق بنکریم و آنچه وسیله تمدن

و انسانیت است بآن تشبث نمائیم * و گوش احسان شده
 تا کلمات حکمیه عقلا و دانایان را استماع نموده و پند گرفته
 کمر همت باجرای مقتضیات آن بر بندیم * حواس و قوای
 باطنیه عطا گشته که در امور خیریه جمعیت بشریت
 صرف نمائیم و بعقل دورین بین اجناس و انواع
 موجودات ممتاز شده دائماً مستمراً در امور کلیه
 و جزئیه و مهمه و عادیه مشغول گردیم تا جمیع در حصن
 خصین دانائی محفوظ و مصون باشیم و در کل احیان
 بجهت سعادت بشریه اساس جدیدی تأسیس و صنع
 بدیعی ایجاد و ترویج نمائیم * چه قدر انسان شریف
 و عزیز است اگر با آنچه باید و شاید قیام نماید * و چه قدر
 رذیل و ذلیل است * اگر از منفعت جمهور چشم پوشیده
 در فکر منافع ذاتیه و اغراض شخصیه خود عمر
 گرانمایه را بگذرانند * اعظم سعادت سعادت
 انسانیه و اوست مدرك حقائق آیات آفاقیه و انفسیه *
 اگر سمندهمت بیهمتارا در میدان عدل و تمدن جولان دهد

﴿سَنُرِيهِمْ آيَاتِنَا فِي الْآفَاقِ وَفِي أَنفُسِهِمْ﴾ واکبر شقاوت
 شقاوت بشریست اگر کاهل و نمخود و منجمد و منهدم
 در شهوات نفسانیه ماند * در این صورت در درکات اسفل
 توحش و نادانی از حیوانات مضره پست تر افتد *
 ﴿أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ﴾ (ان شر الدواب عند
 الله الصم البکم الذین لا یعقلون) باری باید دامن همت
 بکمر غیرت زد و از هر جهت باسباب آسایش و راحت
 و سعادت و معارف و تمدن و صنایع و عزت و شرف
 و علو منزلت جمعیت بشریه تشبث نمود * تا از زلال نیت
 خالصه و سلسال جهد و کوشش اراضی قابلیت انسانی
 بر یاحین فضائل ذاتیه و شقائق حقائق خصائل حمیده
 سرسبز و خرم گشته رشک گلستان معارف اسلاف
 گردد * و اینقطعه مبارکه ابرانیه مرکز سnoch کمالات
 انسانی در جمیع مراتب گشته آینه جهان نمایی جهان
 مدنیت شود * و جوهر ذکر و ثنا مطلع علم لدنی
 و مشرق وحی الهی و عترت طاهره اش را لایق

و سزااست که از اشعه ساطعه حکمت بالغه و معارف
 کلیه اش سکان متوحشه اقلیم یثرب و بطحا خارق العاده
 در اندک زمانی از حسیض جهل و نادانی باعلی درجه
 علم و دانائی عروج و صعود نمودند * بقسمی که در بحر
 امکان چون نجوم سعادت و مدنیّت بدر خشیدند
 و مرکز فنون و معارف و علوم و خصائص انسانیه گشتند
 بر اولی الابصار معلوم و واضح بوده که چون در این آیام
 رّای جهان آرای پادشاهی بر تمدن و ترقی و آسایش
 و راحت أهالی ایران و معموریت و آبادی بلدان قرار
 یافته و بصرافت طبع یدیعین رعیت پروری و عدالت
 کسری را از آستین همت کامله و غیرت تامه بر آورده
 تابانوار عدل آفاق ایران را محسود ممالک شرق و غرب
 فرماید و نشأه اولای اعصار اولیه ممتازة ایران در عروق
 و شریان أهالی و متوطنین این دیار سریان نماید * لهذا
 این عبد لازم دانسته که بشکرانه این همت کلیه مختصری
 در بعضی مواد لازمه لوجه الله مرقوم نماید و از تصریح

اسم خویش احتراز نموده تا واضح و مبرهن گردد
 که مقصدی جز خیر کل نداشته و ندارم بلکه چون
 دلالت بر خیر را عین عمل خیر دانسته لهذا بدین چند
 کلمه نصیحه ابنای وطن خویش را چون ناصح امین
 لوجه الله متذکر مینمایم و رب خیر شاهد و گواه است
 که جز صرف خیر مقصدی نداشته چه که این آواره بادیه
 محبة الله بعالمی افتاده که دست تحسین و تزییف و تصدیق
 و تکذیب کل کوتاه است ﴿ انما نطعمکم لوجه الله
 لا نرید منکم جزاء ولا شکوراً ﴾ دست پنهان و قلم بین
 خط گذار * اسپ در جولان و ناپیدا سوار * ای اهل
 ایران قدری در ریاض تواریخ اعصار سالقه سیر نمائید
 و سر بیجیب تفکر فرو برده بصر عبرت ملاحظه کنید
 که تماشای عظیمی است * در ازمنه سابقه مملکت ایران
 بمنزله قلب عالم و چون شمع افروخته بین انجمن آفاق
 منور بود * عزت و سمادش چون صبح صادق از افق
 کائنات طالع و نور جهان افروز معارفش در اقطار مشارق

ومغارب منتشر و ساطع * آوازه جهان گیری تاجداران
 ایران حتی بسع مجاورین دایره قطیه رسیده وصیت
 سطوت ملک الملوکش ملوک یونان و رومان را خاضع
 و خاشع نموده بود * حکمت حکومتش حکمای اعظم
 عالم را متحیر ساخته * و قوانین سیاسیه اش دستور العمل
 کل ملوک قطعات اربعه عالم کشته^(۱) ملت ایران مابین
 ملل عالم بعنوان جهانگیری ممتاز و بصفت ممدوحه
 تمدن و معارف سرافراز * در قطب عالم مرکز علوم
 و فنون جلیله بود و منبع صنایع و بدایع عظیمه و معدن
 فضائل و خصائل حمیده انسانیه * دانش و هوش افراد این
 ملت باهره حیرت بخش عقول جهانیان بود و فطانت
 و ذکاوت عموم این طایفه جلیله مغیوط عموم عالمیان *
 گذشته از آنچه در تواریخ فارسیه مندرج و مند مجست
 در اسفار تورا که الیوم نزد کل ملل اوریبا من دون

(۱) تعبیر قطعات اربعه از این جهت است که در سابق قطعه

تحریر کتاب مقدس مسلم است • مذکور که در زمان
کورش که در کتب فارسیه بهمن بن اسفندیار موسوم
حکومت ایران از حدود داخلیه هندوچین تا اقصی بلاد
یمن و حبشه که منقسم بسیصد و شصت اقلیم بود حکمرانی
مینمود و در تواریخ رومان مذکور که این پادشاه غیور
بالشکر بی پایان بنیان حکومت رومان را که بجهان گیری
مشهور بود با خاک یکسان نموده • زلزله در ارکان جمیع
حکومت عالم انداخت • و نظر بتاریخ اَبی القدا
که از تواریخ معتبره عربی است اقلیم سبعة عالمرا
در قبضه تصرف آورد و همچنین در آن تاریخ و غیره
مذکور که از ملوک پیشدادیان فریدون که فی الحقیقه
بکمالات ذاتیه و حکم و معارف کلیه و فتوحات متعدده
متابعه فرید ملوک سلف و خلف بود اقلیم سبعة را مابین
اولاد ثلاثه خود تقسیم فرمود • خلاصه از مفاد تواریخ
ملل مشهوره مشهود و مشبوتست که نخستین حکومتی
که در عالم تاسیس شده و اعظم سلطنتی که بین ملل تشکیل

گشته تخت حکمرانی و دیهیم جهانبانی ایرانست •
 حال ای اهل ایران باید قدری از سکر هونی بهوش آمده
 و از غفلت و کاهلی بیدار گشته بنظر انصاف نظر کنیم
 آیا غیرت و حمیت انسان قائل بر آن میشود که چنین خطه
 مبارکه که منشأ تمدن عالم و مبدء عزت و سعادت بنی
 آدم بوده و منبسط آفاق و محسود کل ملل شرق و غرب
 امکان حال محل تأسف کل قبائل و شعوب گردد *
 و در تواریخ اعصار حالیه ذکر عدم مدینتیش تا ابد الآباد
 در صفحه روزگار باقی با وجود آنکه ملتش اشرف ملل
 بوده * حال باین احوال أسف اشتغال قناعت نماید
 و مع آنکه اقلیمش مرغوب ترین کل اقالیم بوده * حال
 بنکبت عدم سعی و کوشش و نادانی بی معارف ترین
 کشورهای عالم شمرده گردد • آیا اهل ایران در قرون
 پیشین سردفتر دانائی و عنوان منثور دانش و هوش
 نبودند و از آفاق عرفان بفضل رحمن چون نیر اعظم
 طالع و مشرق نه حال چکونه بدین حال پر ملال

اکتفا نموده در هوای نفسانی خود حرکت مینمائیم
 و از آنچه سعادت کبری و مرضی در گاه احدیت حضرت
 کبریاست چشم پوشیده کل باغراض شخصیه و منافع
 ذلیه ذاتیه خود گرفتار شدیم * این خطه طیبه چون
 سراج و هاج بانوار عرفان و ضیاء علوم و فنون و علو منزلت
 و سمو همت و حکمت و شجاعت و مروّت نورانی بود
 حال از کسالت و بطالت و خمودت و عدم ترتیب و نظم
 و قلت غیرت و همت اهالی پر تو اقبالش مکدر و ظلمانی
 گشته ﴿ بکت السموات السبع والارضون السبع علی
 عزیز ذل ﴾ همچو گمان نرود که اهالی ایران در ذکاء خلقی
 و فطانت و دهاء جبلی و ادراک و شعور فطری و عقل
 و نهی و دانش و استعداد طبیعی از مادون دون و پست ترند
 استغفر الله بلکه در قوای فطریه سبقت بر کل قبائل
 و طوائف داشته و دارند * و همچنین مملکت ایران
 بحسب اعتدال و مواقع طبیعی و محاسن جغرافیا و قوه
 انباییه منتهی درجه تحسین را داشته و لکن تفکر

و تعمق باید و جهد و کوشش شاید و تربیت و تشویق
و تحریص لازم و همت کامله و غیرت تامه واجب * الان
بین قطعات خمسہ عالم بحسب نظم و ترتیب و سیاست
و تجارت و صناعت و فنون و علوم و معارف و حکمت
طبیعیہ قطعہ اوروپ و اکثر مواقع امریک شہرت
یافتہ * و حال آنکہ در ازمینہ قدیمہ متوحشترین طوائف
عالم و جاہل و کاهلترین قبائل و اُمم بودند * حتی بلقب
بر ابرد کہ بمعنی وحشی صرف باشد ملقب بوده اند *
و از این گذشتہ از قرن خامس میلاد تا قرن خامس عشر
کہ بقرون متوسطہ تعبیر گشتہ در میان دول و ملل
اوروپ و قائلع عظیمہ و امور مغایرہ شدیدہ و حرکات
موحشہ و حوادث مدہشہ بشائی وقوع یافتہ کہ اہل
اوروپ آن قرون عشر در فی الحقیقہ اعصار تو حش
میشمرند بناء علی ذلك فی الحقیقہ اساس مدنیت
و اصلاحات و ترقی در اوروپ از قرن خامس عشر میلاد
تأسیس شدہ و جمیع تمدن مشہود بتشویق و تحریص

خردمندان و توسیع دائرة معارف و بذل سعی و اظهار
غیرت و اقدام و همت حاصل و میسر گشته * حال بفضل
الهی و همت روحانیه مظهر نبوت کلیه پادشاه معدلات
پناه ایران سر ادق عدل را بر آفاق ممالک کشیده و صبح
نیات خالصه شهر یاری از مشرق هم خیریه جهانبانی
دمیده و اراده فرموده که در این مملکت عظیم المنقبه
تأسیس اساس عدل و حقیقت و تشدید ارکان معارف
و مدنیت فرماید و جمیع وسائل مابیه الترقی را از حیز قوه
بمقام فعل آرد تا عصر تاجداری رشک اعصار سالفه گردد
و تا بحال چون ملاحظه نمیشد که سروری که زمام کل
امور در کف کفایت اوست و اصلاح حال جمهور منوط
بهت بلند او چنانکه باید و شاید چون پدر مهربان
در تربیت و مدنیت و راحت و آسایش افراد اهل مملکت
سعی بلیغ را مجری فرماید و بوجه مطلوب آثار رعیت
پروری واضح و مبرهن گردد * لهذا بنده و امثال
این بنده ساکت بودند * ولیکن حال چون مشهود

أبصار أولي البصائر گشته که ذات خسر وانه بصرافت
 طبع اراده فرموده که تشکیل حکومت عادلانه و تأسیس
 بنیان ترقی عموم تبعه فرماید * لذائذ صادقانه دلالت
 بر این اذکار نمود و عجب در اینست بجای آنکه کمال
 بشکرانه این نعمت که فی الحقیقه توفیقات رب العزّة است
 قیام نمایند و بمجنّاح ممنونیت و مسرت در هوای خوش
 شادمانی پرواز کنند و بدرگاه احدیت دعا و نیاز آرند
 که یوماً فیوماً این مقاصد خیریه شهر یاری مزد اذکر دد
 بالعکس بعضی نفوس که عقول و افکارشان بعلل اغراض
 ذاتیه مختل و روشنائی رای و تصور ایشان بعبار خود پرستی
 و ظلمات منفعت شخصیه محجوب و مکدر * همتشان
 مصروف شهوات نفسیه و غیرتشان محول بوسائل
 ریاستیه * علم مغایرت بر افراخته و آغاز شکایت نموده اند
 و حال آنکه تا بحال متشکّی بودند که چرا پادشاه بنفس
 نفیس خود در فکر خیر عموم و بتجری راحت و آسایش
 جمهور نپردازد * حال که باین همت کبری قیام فرموده

اعتراض دیگر کنند * بعضی گویند که این افکار
جدیده ممالک بعیده است و منافی مقتضیات حالیه
و اطوار قدیمه ایران * و برخی بیچارگان ناس را
که از اساس متین دین و ارکان شرع مبین بیخبرند و قوه
امتیازیه ندارند جمع نمودند گویند که این قوانین بلاد
کفریه است و مغایر اصول مرعیه شرعیه (و من تشبه
بقوم فهو منهم) قومی برانند که باید اینگونه امور
اصلاحیه را بتائی شیئا فشیئا اجرا نمود تعجیل جائز نه
و حزبی برانند که باید اثبوت بوسائلی نمود که اهل ایران
خود ایجاد اصلاحات لازمه سیاستیه و معارف عمومیه
و مدنیت تامه کامله نمایند لزوم اقتباس از سایر طوائف نه
باری هر گروهي بهوائی پرواز مینمایند * أي اهل ایران
سرکردانی تا بکی و حیرانی تا چند * و اختلاف آراء
و مضاددت بیفایده و بی فکری و بیخبری تا چه زمان باقی
اغیار بیدار و ما بخواب غفلت گرفتار * جمیع ملل در اصلاح
أحوال عمومیه خود میکوشند و ما هر يك در دام هوی

و هوس خود مبتلا * دمبدم مابسته دام نویم و خداوند
 عالمان شاهد و گواه این عبادت که در بسط این مضامین
 مقصد مداهنه و جلب قلوب و چشم بمکافات خیریه
 از جهتی نداشته و ندارم * بلکه ابتغاء لمرضات الله
 میگویم * نظر از عالم و عالمان بسته بصون حمایت حضرت
 احدث التجا نموده ام (لا أسئلكم عليه أجر ان اجری
 الا علی الله) باری اشخاصی که گویند این افکار جدیده
 موافق حال طوائف سائر است و بمقتضیات حالیه
 و روش احوال ایرانیه مناسبتی ندارد * فی الجمله ملاحظه
 نمی نمایند که ممالک سائر نیز در قرون سابقه بر اینحوال
 بوده چگونه این ترتیب و تنظیم و تشبثات مدنیته سبب
 ترقی آن ممالک و اقالیم گشته * آیا اهل اوروب از این
 تشبثات ضرری مشاهده نموده اند * و یا خود بالعکس
 بکمال علو منزلت جسمانیه نائل گشتند * و یا آنکه چند
 قرن است که هیئت عمومیته ایران بر روش معلوم حرکت
 نموده و بر اصول معتاده مشنی کرده چه فوائد و ترقی

مشهود و حاصل شد* و اگر این امور تا بحال بمحك
تجربه نرسیده بود محتمل که محل توهم بعضی نفوس کامله
گردد* یعنی اشخاصیکه شعله نورانی عقل هیولائی
در زجاجه فطریشان محمود است* حال نه چنانست بلکه
جزئیات این کیفیات تمدنیه در ممالک ساثره مراراً
و کراراً تجربه گشته و فوائدش درجه وضوح یافته
که هر اعمای غبی ادراک نموده* حال چشم اعتساف را
بسته بنظر عدل و انصاف باید ملاحظه نمود که کدام
یک از این اساس محکم متین و بنیان حصین رزین مباین
مقتضیات حسنه حالیه و منافی لوازم خیریه سیاسی
ایران و مخالف صوالح مستحسنه و منافع عمومیه جمهور است
آیا توسیع دائره معارف و تشدید ارکان فنون و علوم
نافعه و ترویج صنایع کامله از امور مضره است زیرا
که افراد هیئت اجتماعیه را از حیز اسفل جهل باعلی
افق دانش و فضل متصاعد میفرماید و یا خود تأسیس
قوانین عادله موافق احکام الهیه که کافل سعادت

بشریه است و حقوق هیئت عمومیه را در تحت صیانت
 قویه محفوظ داشته این حریت حقوق عمومیه افراد
 اهالی مابین و مغایر فلاح و نجات است * و یا خود بعقل
 دورین از قرائن احوال حالیه و نتائج افکار عمومیه
 عالم و قوعات از منبه استقبالیه را که در حیز قوه است
 بالفعل ادراک نموده در امنیت حال استقبال بذل جهد
 و سعی نمودن منافی اطوار حکیمانه است * و یا خود
 تشبث بوسائل اتحاد با اُمم مجاوره و عقد معاهدات
 قویه با دول عظیمه و محافظهٔ علاقات و دادیه با دول
 متحابه و توسعهٔ دائرهٔ تجارت با اُمم شرق و غرب
 و تکثیر مدفوعات طبیعیهٔ مملکت و تزوید ثروت امت
 مخالف عاقبت اندیشی و رأی مستقیم و منحرف از نهج
 قومست * و یا خود حکام و لایات و نواحی مملکت را
 از حریت مطلقهٔ سیاستیه (یتصرف کیف یشاء)
 بازداشته * بقانون حقانیت مقید و اجراءات قصاصتیه
 چون قتل و حبس و امثالها منوط باستیذان از دربار

معدلت مدار ودر مجالس عدلیه مقرر سریر سلطنت
 بعد از تحقیق و تعیین درجات شقاوت و جنایت و قباحت
 جانی و اجراء مایستحق مشروط بصدور فرمان عالی
 نمودن مخرب اساس رعیت پروری است و یا خودست
 ابواب رشوت و برطیل که الیوم بتعبیر ملیح پیشکش
 و تعارف معبر سبب تدمیر بنیان معدلت است و یا خود
 هیئت عسگریه را که فی الحقیقه فدائیان دولت و ملتند
 و جانشان در کل احیان در معرض تلف از ذلت
 کبرای و مسکنت عظمی نجات داده در ترتیب مآکل
 و مشاربشان و تنظیم البسه و مساکنشان کوشیده
 و در تعلیم فنون جریه بصاحبان مناصب عسگریه و در
 تدارک اكمال مهات و آلات و ادوات نارینه کمال سعی
 و اهتمام را میدول داشتن از افکار سقیمه است * و اگر
 نفسی گوید که هنوز اصلاحات مذکوره چنانچه باید
 و شاید در حیز وجود نیامده اگر انصاف دهد این تصور
 از نتایج عدم اتحاد آراء عمومیه و قات همت و غیرت

متفقدان و بزرگان مملکت صدور یافته این بسی مبرهن
 و واضحست که تاجهور اهالی تربیت نشوند و افکار
 عمومیه در مرکز مستقیمی قرار نیابد و دامن عفت
 و عصمت افراد اولیاء امور جتی اهل مناصب جزئیّه
 از شائبه اطوار غیر مرضیه پاك و منظر نگر دد امور
 بر محور لائق دوران ننماید و انتظام احوال و ضبط و ربط
 اطوار تا بدرجه نرسد که اگر نفسی ولو کمال جهد
 مبذول ننماید خود را عاجز یابد از اینکه مقدار رأس
 شعری از مسلك حقانیت تجاوز ننماید اصلاح مأمول
 تام رخ ننماید * و از این گذشته هر امر خیری که وسیله
 اعظم سعادت عالم باشد قابل سوء استعمال است * و حسن
 و سوء استعمال بسته بدرجات مختلفه افکار و استعداد
 و دیانت و حقانیت و علو همت و سمو غیرت متحیزان
 و متفقدان اهالی است * و فی الحقیقه آنچه بر نفس حضرت
 سلطان بود آنرا جاری و ساری فرمود حال انجام امور
 و مصالح عباد در کف کفایت نفوس مجتمعه در مجالس

افتاد و اگر آن نفوس بطراز عصمت و عفت مزین شوند
یعنی اذیال مقدسه را باشیای نالایقه نیالایند البته تأییدات
الهیة آن نفوس را مبدأ خیرات عالم گرداند و آنچه
مصلحت ناس است از لسان و قلم آن نفوس جاری فرماید
و جمیع بلدان مملکت علیه ایران از انوار عدلیه آن
نفوس تابته راسخه منور گردد بشانیکه اشعه آن نور
جمیع عالم را احاطه نماید ﴿ لیس هذا علی الله بعزیز ﴾ و الا
البتة نتائج غیر مقبوله مشهود شود * چنانچه در بعضی مدن
از ممالک اجنبیه بر آئی العین مشاهده شد که بعد از تشکیل
مجالس آن جمع سبب پریشانی جمهور و آن اصلاحات
خیریه سبب احدانات مضره شد * تشکیل مجالس
و تأسیس محافل مشورت اساس متین و بنیان رزین
عالم سیاست است و لکن از لوازم این اساس امور
چندیست * اول آنکه باید اعضای منتخبه متدین
و مظهر خشیه الله و بلند همت و عقیف النفس باشند *
ثانیاً آنکه مطلع بر دقائق اوامر الهیه و واقف بر اصول

مستحسنه مقننه مرعيه وعالم بر قوانین ضبط وربط
 مهام داخلیه وروابط وعلاقات خارجیه ومتفنن در فنون
 نافعہ مدنیہ وقانع بداخل ملکي خود باشند * وهمچوگان
 زود که وجود چنین اعضاي مشکل وممتع است
 بعنایات حق و خاصان حق وهمت بلند اصحاب غیرت
 هر مشکلي آسان است و هر صعب مستصعبی اهون
 از لحظات اعین وانظار * واما اگر اعضاي مجالس
 برعکس اینقضیه دون ونادان و بیخبر از قوانین حکومت
 وسیاست ممالک و بلدان و پست همت و بی غیرت
 جاهل و کاهل و طالب منافع ذاتیه خود باشند ثمره
 وفوائدی بر تاسیس مجالس مترتب نشود * مگر آنکه
 زمان سابق اگر مسکین فقیری بجهت احقاق وتحصیل
 حقوق خود بشخص واحد هدیه تقدیم مینمود بعد باید
 کل اعضاي مجلس را راضی کند والا احقاق حقوقش
 متصور نگردد * وچون نظر دقیق نمائید مشهود
 ومعلوم گردد که علت عظمای جور وفتور وعدم عدل

وحقانیت و انتظام امور از قلت تدین حقیقی و عدم
 معارف جمهور است * مثلاً اگر اهالی متدین و در قرائت
 و کتابت ماهر و متفطن باشند اگر مشکلی رخ نماید
 اولاً بحکومت محلیه شکایت نمایند اگر امری مغایر
 عدل و انصاف بینند و روش و حرکت حکومت را منافی
 رضای باری و مغایر معدلت شهریاری مشاهده کنند
 داوری خود را بمجالس عالیه رسانند و انحراف حکومت
 محلیه را از مسلك مستقیم شرع مبین بیان کنند * و بعد
 مجالس عالیه صورت استنطاق را از محل معلوم بطلبند
 البته آن شخص مشمول الطاف عدل و داد گردد * و لکن
 حال اکثر اهالی از قلت معارف زبان و بیانی که تفهیم
 مقاصد خویش نمایند ندارند و همچنین نفوسیکه
 در اطراف و اکناف از وجوه و اکابر اهالی معدودند
 چون بدایت تشکیلات و تأسیسات جدیده است از عدم
 ترقی در درجات عالیه معارف هنوز لذت حقانیت پروری
 و حلاوت معدلت گستر را نچشیده و از معین عذب

فرات صدق طویت و خلوص نیت نوشیده * و کما
 هو حقہ ادراک نموده کہ اعظم شرف انسان و سعادت
 کلیه عالم امکان عزت نفس و همت بلند و مقاصد
 ارجمند و عصمت فطریه و عفت خلقیه است بلکه
 بلند اختری و بزرگواری را در جمع زخارف دنیویہ بای
 نحو کان دانسته * حال قدری انصاف لازم است کہ
 انسان فی الجمله تفکر نماید پروردگار عالمیان او را بفضل
 و موهبت کبریٰ انسان خلق فرموده و مخلقت ﴿ لقد
 خلقنا الانسان فی احسن تقویم ﴾ سرافراز داشته
 و تجلیات رحمانیہ از صبح احدیہ مستشرق نموده و منبع
 آیات الهیہ و مہبط اسرار ملکوتیہ گشته * و در جفر
 ابداع بانوار صفات کاملہ و فیوضات قدسیہ مستنیر شده
 حال چگونہ این رداء مطہر را بکشافات اغراض نفسانیہ
 بیالاید و این عزت جاوید را بذل شدید تبدیل نماید
 ﴿ انزع منک جرم صغیر * و فیک انطوی العالم الاکبر ﴾
 و اگر مقصود اختصار و مراعات صدد مقصد اصلی

بود مجملی از مسائل الهیه در بیان حقیقت انسانیّه و علو
 منزلت و سمو منقبت بشریّه مرقوم میشد ﴿ این زمان
 بگذار تا وقت دگر ﴾ در قطب امکان شأن اعظم و مقام
 اکبر ارفع انغم ظاهرّاً و باطناً اولاً و آخراً انبیای
 الهی راست * و حال آنکه اکثرشان بحسب ظاهر جز فقر
 صرف نداشته * و كذلك عزت کلیه اولیای حق و مقربان
 در گاه احدیت را مختص * و حال آنکه ابدأ در فکر غنای
 ظاهر خود نبودند و همچنین ملوک معدلت سلوکی
 که صیت جهانبانی و عدالت آسمانشان آفاق کائنات را
 فرا گرفته و آوازه حقوق پروری و بزرگواریشان
 اقالیم سبعه را احاطه نموده در فکر توانگری و غنای
 فاحش ذاتی خود نبوده بلکه غنای جمهور رعایا را عین
 غنای خود شمرده * ثروت و وسعت عموم افراد اهالی را
 معموریت خزائن سلطنت دانسته * افتخارشان بذهب
 و فضّه نبوده بلکه بروشنائی رای و بلندی همت جهان
 آرای بوده و همچنین وزرای مکرم و وکلای مفتخری

که رضای حقرا بر رضای خود مقدم داشته و در فنون
 سیاسیہ علمِ مهارت کلیه را بر اتلال حکمت حکومتیہ
 برافراشته در انجمن دانش چون مصباح معارف افروخته
 و از اطوار و افکار و رفتار شبان آثار دولت خواهی
 واضح و نتائج معموریت پروری لائح بوظیفه زہیدہ
 خود قناعت نموده * روز و شب مشغول بتمشیت مهام
 امور و احداث و ایجاد وسائل ترقی جمہور بودند
 و بفکر نقاب و رای صائب دولت متبوعہ خود را مطاع
 دول عالم و مقرّ سریر سلطنت را مرکز رتق و فتق عظام
 امور ملل و اُمم فرموده بوصول اُعلیٰ مراقی مفخرت
 ذاتیہ و اسمی معارج حیثیت فطریہ متباہی گشتند
 و كذلك مشاہیر علمای نحاریر کہ بفضائل علمیہ و خصائل
 حمیدہ موصوف و بعروۃ الوثقای تقی متشبث و بذیل
 ہدنی متوسل و متمسک و مرآت تخیلاتشان بصور
 معانی کلیہ مرسم و زجاجہ تصور ایشان از شمس معارف
 عمومیہ مقتبس و در آیام ولیالی بتدقیق و تحقیق علوم

نافعہ مشغول و تربیت و تعلیم آنفس مستعدہ متعلمہ
 مألوف * البتہ در مذاق عرفان شان کنج باد آورد خسروان
 بقطره از زلال معارف و بیان برابری نکند و قناطر
 مقنطره ذهب و فضه باحل مسئله از مسائل غامضه
 مقابلی نماید لذا اذ امور خارجه را چون ملاعب صبیان
 انکارند و کلفت زخارف زائده را الاثاق دونان و جاهلان
 شمرد چون طیور شکور محبوب چندی قناعت نموده
 نعمات حکمت و معارف شان حیرت بخش مدارک و شعور
 اجله فضلاي أمم آفاق گردد و همچنین سروران
 خردمندان از اهالی و متحیزان متنفذان و لایات و نواحی
 که ارکان حکومت اند علو منزلت و سمو شأن
 و سعادت شان در خیر خواهی عموم و تفقد و تجسس و مسائل
 عمار مملکت و ثروت و آسایش رعیت است * مثلاً
 ملاحظه نمائید که اگر شخصی از اکابر ولایتی غیور
 و هوشمند و پاک دل و دانشمند و بظنانت فطریه موصوف
 و ذکاء و درایت خلقیه معروف و ازارکان هیئت

ولایت باشد حال عزت کلیه و سعادت سرمدیه و شأن
و شرف دنیوی و آخرتیش در چه چیز است * آیادر
ملازمت صداقت و راستی و غیرت و حمیت پروری
و ابتغاء مرضات الهی و استجلاب حسن انظار خسروی
و استرضاء خاطر جمهور اهالی است * و یا خود بجهت آنکه
در شام عیش مهیا و سفرهٔ مہنائی حاضر سازد * در روز
بتخریب وطن و بلاد و احراق قلوب عباد مشغول گردد
و خود را در درگاه حضرت کبریا مردود و از دربار
معدلت مدار مطرود و در نزد جمهور اهالی بدنام و ذلیل
نماید * فوالله عظام بالیه در قبور از چنین نفس و امثال
او بهتر است چه فائده که از موائد سمائیة خصائل انسانیہ
نچشیده و از چشمهٔ صافی موهبت عوالم بشریہ
نوشیده اند * و این معلوم است که مقصد از تأسیس
این مجالس عدل و حقانیت است مجال انکار نه و لکن
تاہمت ارکان و اعضای منتخبہ چہ بظہور رساند *
اگر بنیت خالصہ موفق شوند البتہ نتایج مبارکہ

و اصلاحات غیر مترقبه حاصل گردد * و الا البتّه مهمل
و معوق ماند و امور بکلی مختل شود *

أرى الف بان لا يقوم بهادم

فكيف بان خلفه الف هادم

باری از تفصیلی که بیان شده مقصود این بود که اقل معلوم
گردد که عزّت و سعادت و بزرگواری و منقبت و تلذذ
و راحت انسان در ثروت ذاتیه خود نبوده بلکه در علو
فطرت و سمو همت و وسعت معلومات و حل مشکلات است

فنعلم ما قال

عليّ ثياب لو يباع جميعها

بفلس لكان الفليس منهن أكثرا

وفيهن نفس لو يقاس بها

نفوس الوری کانت أجلّ وأكبرا

و بنظر این عبد چنان می آید که اگر انتخاب اعضای موقته در
مجالس ممالک محروسه منوط بر رضایت و انتخاب جمهور باشد
أحسن است * چه که اعضای منتخبه از این جهت قدری

در امور عدل و داد را مراعات مینمایند که مبادا صیفت
 و شهرتشان مذموم گردد و از درجه حسن توجه اهالی
 ساقط شوند و همچو ظن و گمان نرود که مقصود از این کلمات
 مذمت غنا و مدح فقر و احتیاج است بلکه غنا منتهای
 ممدوحیت را داشته اگر بسی و کوشش نفس خود انسان
 در تجارت و زراعت و صناعت بفضل الهی حاصل گردد *
 و در امور خیریه صرف شود و علی الخصوص اگر شخصی
 عاقل و مدبر تثبیت بوسائلی نماید که جمهور اهالی ثروت
 و غنای کلی برساند همی اعظم از این نه * و عند الله
 اکبر مثوبات بوده و هست * چه که این بلند همت
 سبب آسایش و راحت و سد احتیاجات جمع غفیری
 از عباد حق گردد * ثروت و غنا بسیار ممدوح
 اگر هیئت جمعیت ملت غنی باشد و لکن اگر اشخاص
 معدوده غنای فاحش داشته و سایرین محتاج و مفتقر
 و از آن غنا اثر و ثمری حاصل نشود این غنا از برای آن
 غنی خسران مبین است * ولی اگر در ترویج معارف

و تأسیس مکاتب ابتدائیه و مدارس و صنایع و تربیت
ایتام و مساکین * خلاصه در منافع عمومیه صرف نماید
آن شخص عند الحق و الخلق بزرگوارترین سگان زمین
و از اهل اعلیٰ علیین محسوب * و اما حزبی که بر آنند
این اصلاحات جدیده و تشکیلات سدیده بالقوه و بالفعل
مغایر رضای پروردگار و منافی اوامر شارع مختار
و مخالف اساس شرع متین و مباین سیرت حبیب رب
العالمین است قدری تدبّر نمایند که این مخالفت از چه
جهت است آیا مغایرتش از جهت اقتباس از ملل سائر است
که باین واسطه وجه مشابهت حاصل ﴿ و من تشبه بقوم
فهو منهم ﴾ وارد ﴿ اولاً ﴾ این امور ظاهره جسمانیه
اسباب تمدنیه و وسائل معارف و فنون حکمت طبیعیه
و تشبثات ترقی اهل حرف و صنایع عمومیه و ضبط
و ربط مهم امور مملکت بوده دخلی با اساس مسائل
کلیه الهیه و غوامض حقائق عقائد دینیّه ندارد *
و اگر گفته شود در این امور نیز اقتباس جائز نه

این قول دلیل بر جهل و نادانی قائل است آیا حدیث مشهور ﴿اطلبوا العلم ولو بالصّین را﴾ فراموش نموده اند و این معلوم است که اهل صین در درگاه احدیت از مردودترین ناس محسوب چه که عبده اصنام و غافل از عبودیت خبیر علام بوده اند * و اهل اروپا اقلاً از اهل کتاب و مقتر و معترف بعزیز و هابند * و در آیه مبارکه ﴿ولتجدنّ اقربهم مودةً للذین آمنوا الذین قالوا انا نصاری﴾ مصرح پس طلب علم و معارف از ممالک امت انجیل جاز و موافق تراست * حال چگونه تعلم از عبده اوثان مقبول عند الله و تعلم از اهل کتاب مبنغوض درگاه کبریاست * و همچنین در غزوه احزاب ابو سفیان بنی کنانه و بنی قحطان و بنی قریظه یهود را با خود متفق نموده با کافه طوائف قریش بر اطفاء سراج الهی که در مشکاة یثرب بر افروخته بود قیام نمودند * و چون در آزمون اریاح امتحان وافتان از هر جهت بقوه شدید در هبوب بود بقوله تعالی

﴿الم أَحَسِبَ النَّاسُ أَنْ يَتْرَكُوا أَنْ يَقُولُوا آمَنَّا وَهُمْ لَا يُفْتَنُونَ﴾
 و مؤمنین قلیل و اعدا بهجوم عمومی برخاسته خواستند
 که آفتاب مشرق حقیقت را بفبار ظلم و جور تیره گردانند
 حضرت سلمان بحضور مطلع و حی الهی و مہیبط تجلیات
 فیض نامتناہی حاضر عرض نمود کہ در ممالک فرسیہ
 بجهت محافظت و صیانت خود از اعدا باطراف مملکت
 حفر خندق نمایند* و این بجهت محافظہ از هجوم بغتی بسیار
 موافق و مفید* آیا آن منبع عقل کلی و معدن حکمت
 و علم الهی فرمودند کہ این از عادات ممالک شرکیہ
 کفریہ مجوس است و اہل توحید را اتباع جائز نہ
 و یا آنکہ جمیع موحدین را سریعاً بحفر خندق امر
 فرمودند حتی بنفس مبارک آلت حفر را برداشته
 و معاونت اصحاب و احناب قیام فرمودند* و از این
 گذشتہ در کتب کافہ فرق اسلامیہ از تواریخ و غیرہ
 کہ علمای عظام و مورخین نغام تصنیف نموده اند
 مذکور کہ بعد از طلوع نیز آفاق از مشرق حجاز

که فی الحقیقه از اشعه ساطعه اش هیئت عمومی امکان
 مستنیر و تغییر و تبدیل کلی در ارکان عالم بنزول شریعت
 جدیدة الهیه و تأسیس مبانی حکم ربانیه پیدا شد *
 شریعت مقدسه سائیه در بعضی احکام مطابق عادات
 ما لوفئه اهل جاهلیه نازل شد * از آن جمله حرمت و رعایت
 اشهر حرام و حرمت اکل لحم خنزیر و اعتبار شهر
 قریه و اسائشان و غیر از این امور کثیره ایست که بعینه
 و بعبارة از کتب نقل میشود و کانت الجاهلیة تفعل
 اشیاء جاءت شریعة الاسلام بها فكانوا لا ینکحون
 الامهات والبنات وكان اقبح شیء عندم الجمع بین
 الاختین وكانوا یعیون المتزوج بامرأة ایه و یسمونه
 الضیزن وكانوا یحجون الی بیت و یعتمرون و یحرمون
 و یطوفون و یسعون و یقفون المواقف کلها و یرمون الجمار
 وكانوا یکبسون فی کل ثلاثة اعوام شهراً و یغتسلون
 من الجنابة وكانوا یداومون علی المضضة والاستنشق
 و فرق الرأس والسواک و تقلم الاظفار و نتف الابط

وكانوا يقطعون يد السارق اليمنى) حال نعوذ بالله میتوان
 بخاطر آورد که چون در بعضی احکام شریعت غیراً
 باعادات اهل جاهلیه که مطرود جمیع طوائف اند وجه
 مشابهت دارد نقصي وارد است * ویاخود تصور
 میتوان کرد که استغفر الله حق غني مطلق اتباع آراء
 کفریه فرموده حکمت بالغه الهیه بسیار * آیا از قدرت
 حق بعید و ممتنع بود که شریعت مبارکه را من دون
 مشابهت عادی از عادات اُمم جاهلیه نازل فرماید بلکه
 مقصود از این حکمت کایه این بود که عباد از قیود
 تعصبات جاهلیه آزاد شوند * و این اقوالی را که الیوم
 وسیله تخدیش اذهان و تشویش وجدان بیچارگان نموده
 بر زبان برانند و لکن بعضی از نفوس که از حقائق کتب
 الهیه وجوامع صحف نقلیه و تاریخیه کماهی اطلاع ندارند
 خواهند گفت که این کیفیات و عادات از سنن جلیله
 حضرت خلیل علیه السلام است و در میان اقوام جاهلیه
 باقی و برقرار بود * و در مدلول آیه مبارکه ﴿اتبع ملة ابراهيم

حنیفاً) داخل لکن در جمیع کتب و صحف فرق
 اسلامیة این مسلم و مذکور است که احترام اُشهر حرام
 و اعتبار اُشهر قریه و قطع یمین سارق از سنن حضرت
 خلیل علیه السلام نیست * و از این گذشته الآن کتاب
 توراة موجود و شریعت حضرت ابراهیم علیه السلام
 در او مذکور مراجعت کنند یقیناً خواهند گفت
 توراة نیز محرفست زیرا در آیه مبارکه وارد (یحرفون
 الکلم عن مواضعه) و حال آنکه تحریف در مواضع
 معلومه واقع و در کتب علمیّه و تفسیریّه مذکور
 اگر بتفصیل این مسئله پردازیم از مقصود اصلی تألیف
 این رساله بازمانیم لذا اختصار اولی * و دیگر آنکه در بعضی
 روایات مذکور که برخی اخلاق حسنه و شیم مرضیه را
 از وحوش اقتباس کنید و عبرت گیرید * پس چون تعلم
 اخلاق حسنه از حیوان صامت جائز بوجه اولی از ملل
 اجنبیه که اقلاً از نوع انسان و بنفس ناطقه و قوه ممیزه
 ممتاز اکتساب و اقتباس فنون جسمایه جائز * و اگر

ملاحظه شود که در حیوانات این صفات ممدوحه
 خلقیت این اصول و اساس مدنیت و علوم و حکمت
 طبیعی در ممالک سائره بجهت برهان میتوان گفت که غیر
 خلقی است ﴿هل من خالق غیر الله قل سبحان الله﴾
 و همچنین جمیع افاضل علمای متفنین و اکابر فقهای
 کاملین در بعضی فنونیکه مبدء و مبدع آن حکمای
 یونان چون ارسطو و غیره بودند تتبع نموده اند و اقتباس
 معارف حکمیه چون علم طب و ریاضی و جبر و حساب را
 از کتب یونانیه سبب فوز و فلاح شمرده اند چنانچه
 فن منطق را کل علمای تتبع و تدریس نمایند و حال آنکه
 مؤسس آنرا از صابئین می‌شمرند* و اکثری تصریح
 نموده اند که اگر عالم تحریری در فنون شتی مهارت
 کامله داشته لکن در فن منطق تتبع تمام نیافته اعتماد
 کلی بر اقوال و نتایج فکریه و استنباط مسائل کلیه او نه
 پس باین دلائل واضح و براهین متقنه ظاهر
 و مبرهن گشت که اکتساب اصول و قوانین مدنیه

واقتباس معارف و صنائع عمومی مختصراً (ما ینتفع به
 العموم) از ممالک سائره جائز تا افکار عموم متوجه
 این امور نافع گردد و بکمال همت بر اکتساب و اجراء آن
 قیام نموده تا بعون الهی در اندک مدتی این اقلیم پاک سر و ر
 اقلیم سائره گردد * ای خردمندان بعین عقل و تدبیر
 ملاحظه نماید آیا ممکن است که تفنک و توپ عادی
 با تفنک هنری مارتی و توپ کروپ مقابلی نماید *
 حال اگر نفسی بگوید که ما راهمین آلات ناریه قدیمه
 موافقت لزوم باستحصال أسلحه و آلاتی که در ممالک
 اجنبیه ایجاد شده نه * آیا این قول راهیچ طفلی بسمع
 قبول استماع نماید * و یا آنکه ما نا بحال احمال اتمعه
 و اجناس تجاریه را از مملکتی بمملکتی بواسطه حیوانات
 نقل میکنیم محتاج بکالسکه آتشی نبوده و نیستیم چه
 ضرور مشابته با م سائره بچوئیم * آیا این کلام قرین
 اذعان هیچ هوشیاری گردد * لا والله مگر آنکه نظر
 بعضی اغراض که در قلوب خود کتمان نموده امور

بدیهه را انکار نمائیم • ممالک اجنبیه با آنکه در فنون
 و معارف و صنائع عمومیّه کمال مهارت را نائل مع ذلك
 از یکدیگر اقتباس میکنند • ممالک ایرانیّه که منتهی
 درجه احتیاج را داشته چگونه جازا است که مهمل
 و معطل بماند • و علمای بزرگوارى که سالک بر خط
 مستقیم و منهج قویم و واقف بر اسرار حکمت الهیه
 و مطلع بر حقائق کتب مقدسه ربانیّه هستند و قلوب
 مبارکشان بحلیّه تقی متحلی و وجوه نضره شان بانوار
 هدی روشن و منیر ملتفت احتیاجات حالیه و ناظر
 بر مقتضیات زمانیه هستند البتّه بکمال جدّ تشویق
 و تحریص تمدن و معارف مینمایند (هل یتوی الذین
 یعلمون و الذین لا یعلمون و هل یتوی الظلمات و النور)
 علی سراج هدایتند بین ملاء عالم • و نجوم سعادتند مشرق
 و لائح از افق طوائف و اُمم • سنسبیل حیاند انفس میته
 جهل و نادانی را • و معین صافی کمالاند تشنکان بادیّه
 نقص و گمراهی را • مطلع آیات توحیدند و مطلع بر حقائق

قرآن مجید * طیب حاذق اندجسم معلول عالمرا *
وتریاق فاروق اعظمند هیئت مسدومه بنی آدمرا * حصن
حصین اندمدینه عالم انسانیت را و کف منیعند مضطربین
و مضطربین جهالت را ﴿ العلم نور یقذفه الله فی قلب من
یشاء ﴾ و لکن پروردگار عالمیان از برای هر شیء علام
و آثاری خلق فرموده و محک و امتحانی مقرر داشته عالم
ربانیرا کمالات معنویه و ظاهریه لازم و حسن اخلاق
و نورانیت فطرت و صدق نیت و فطانت و ذکاوت
و فراست و نهی و عقل و حجتی و زهد و تقوای حقیقی
و خشیه الله قلبی واجب * و الاّ سمع بی نور هر چند بلند
و قطور باشد حکم اعجاز نخل خاویه و خشب مسنده داشته *
نازرارونی نباید همچو ورد * چون نداری گرد بد خوئی مگرد
زشت باشد روی نازیبا و ناز * سخت باشد چشم نابینا و درد
در روایت صحیحہ وارد ﴿ واما من کان من العلماء صائناً
لنفسه حافظاً لدینہ و مخالفاً لهواه و مطیعاً لامر مولاه
فللعوام ان یقلدوه ﴾ و چون این کلمات مشرقه جامع

جميع شرائط علمیه است لهذا شرح مجملی در ترجمه این
 روایت مبارکه بیان میشود * و هر کس که دارنده این
 شئونات رحمانیه و مظهر مدلول این روایت صحیحه بوده
 نسبت علم از او منقطع و منسلب و مطاعیت موحدین را
 لائق و سزاوارنه * أول کلمه این شرائط مقدسه صائنا
 لنفسه است * و این معلوم است که مقصد حفظ نفس
 از بلايا و محن جسمانيه نبوده * زیرا انبيا و اوليا کلاً و طراً
 معرض اعظم شدائد عالم و هدف سهام بلیات و اذیات
 ملل و أمم گشته * بجهت خیر جمهور انفاق جان نموده
 بشهد فدا بجان و دل شتافتند و بکمالات معنویه و صوریه
 هیئت عالم را برداء جدید فضائل ذاتیه و شیم مرضیه
 اکتسابیه مزین فرمودند * بلکه مقصود اصلی حقیقی
 صیانت از نقائص باطنیه و ظاهریه و اتصاف باوصاف
 کمالیه معنویه و صوریه بوده * أول صفت کمالیه علم
 و فضلست * و جامعیت این مقام اعظم اقوم آگاهی کجایی
 بر غواض مسائل الهی و حقائق حکم سیاستیه شرعیّه

قرآنی و مضامین سائر کتب سماوی ووقوف بر ضوابط
 وروابط ترقی و تمدن ملت باهره واطلاع بر قوانین
 و اصول و رسوم و احوال و اطوار و قواء مادی و ادبی
 عالم سیاسی ملل سائره و جامعیت فنون نافعه عصریه
 و تتبع در کتب تاریخیه اعصار سالقه ملل و دول است *
 چه اگر شخص عالم و قوف بر مضامین کتب مقدسه
 و جامعیت حکمت الهیه و طبیعیه و علوم شرعیه و فنون
 سیاسی و معارف عصریه و اطلاع بر وقائع عظیمه قرون
 سالقه ملل و دول نداشته باشد عند اللزوم عاجز ماند
 و این منافی صفت جامعیت است * مثلاً عالم ربانی اگر
 در محاوره با شخص مسیحی از الحان جلیل انجیل بیخبر باشد
 آنچه از حقائق فرقانیه بیان نماید ابدگامسومع و مقبول
 آن شخص نیفتد * ولکن اگر آن شخص ملاحظه
 نماید که آنچه در دست اوست و مستند بر آن این عالم
 بزرگوار از قیسین امت انجیل آگاه تر و بر حقائق
 کتب مقدسه مطلع و داناتراست بالطبع آنچه بیان

نماید قبول کند چه که جز اقرار مفرّی از برای او نه
 چنانچه رأس الجالوت چون بحضور آفتاب فلك عرفان
 ونیر أوج هدایت وایقان حضرت رضا علیه السلام
 مشرف شد اگر در أسئله و أجوبه ان معدن علم بادله
 و براهین مألوفه رأس الجالوت بیان نمیرمودند اقرار
 و اعتراف بر بزرگواری آن حضرت نمی نمود * و از این
 گذشته عالم سیاسی را دو قوه أعظم اقوم لازم قوه
 تشریعیه و قوه تنفیذیه * مرکز قوه تنفیذیه حکومت است
 و مرجع قوه تشریعیه دانایان هوشمند * حال اگر این
 رکن رکن و أساس متین جامع و کامل نباشد چگونه
 فلاح و نجاح از برای هیئت ملت تصور گردد * و لکن
 چون این اوان چنین نفوس کامله جامعها نادرالوجود است
 و حکومت و هیئت ملت بانتظام حال درغایت درجه
 احتیاج لذا تأسیس هیئت علمیّه لازم که اعضای این
 مجلس هر چند نفس در فنی از فنون مذکورده ماهر باشند
 و با اقدام و جهد بلیغ در جمیع احتیاجات حالیه و استقبالیّه

تفکر نموده امور را در نقطه اعتدال و مرکز مستقیمی
مرکوز نمایند * اولاً چون تا بحال احکام شرعیه را
در مرافعات و محاکمات مدار معینی نبوده زیرا هر يك
از علماء نظر بر آي و اجتهاد خود نوعی حکم مینمایند مثلاً
دو نفس مرافعه مینمایند یکی از علماء حکم بمدعی و دیگری
بمدعی علیه دهد بلکه أحياناً در ماده واحده دو حکم
مخالف از يك شخص مجتهد صادر چه که اول چنان
معلوم شده بود و حال چنین * و شبهه نیست که این امور
سبب تشویش کافه امور مهمه واقع و از این فتور عظیمی
در اساس هیئت اجتماعی طاری گردد * چه که هیچ يك
از مدعی و مدعی علیه مأیوس از دعوای خود نگشته
ما دام العمر مترصد أخذ حکم ثانی مخالف حکم اول شده
جمیع عمر خود را بر لجاج میگذرانند و از اینکه اوقات
خود را بکلی متوجه معانده و منازعه مینمایند از امور
نافعه خیریه و اشغال خود با زمانند و فی الحقیقه این
شخصین حکم میت را دارند * و حکومت و هیئت

اجتماعیه را ذرّه خدمت نتوانند * ولکن اگر حکم قاطعی در میان باشد دیگر محقّق محکوم ابداً امید استحصال امر ثانی ندارد * لهذا راحت و آسایش جسته باشغال و خدمات خود و غیر مشغول گردد نظر باینکه اعظم وسیله آسایش و راحت اهالی و اکبر واسطه ترقی جمهور عالی و أدانی این امر اُمّ اُمّ است * لذا باید علمائیکه واقفند بر مسائل شرعیّه الهیه در این مجلس کبیر اولایک منهج قویم و صراط مستقیم بجهت قطع دعاوی عموم تعیین و تألیف نموده بامر حضرت سلطان در جمیع ولایات منتشر گردد و بر موجب آن حکم جاری شود بسیار این امر مهم را اهتمام لازمست * و ثانی صفت کمالیه عدل و حقانیت است و آن عدم التفات و التزام منافع ذاتیه و فوائد شخصیّه خود و بدون ملاحظه و مراعات جهتی از جهات بین خلق اجراء احکام حق نمودن و نفس خود را چون افراد بنندگان غنی مطلق شمردن و جز امتیاز معنوی در امری از امور تفرد

از جمهور نجستن و خیر عموم را خیر خویشان دانستن
 خلاصه هیئت جمعیت را بمنزله شخص واحد پنداشتن
 و نفس خود را عضوی از اعضای این هیئت مجسمه
 انگاشتن * و آلم و تأثر هر جزئی سبب تألم کل اجزاء
 هیئت بالبداهه یقین نمودن است * و ثالث صحت کلام
 بصدق طویت و خلوص نیت بتربیت جمهور پرداخته
 در تعلیم معارف عمومی و تدریس علوم نافع و تشویق
 بر ترقیات عصریه و تحریر و توسعه دوائر صنائع
 و تجارت و ترغیب اتخاذ وسائل تروت اهالی مملکت
 بذل جهد بلیغ و سعی منیع نمودنست چه که عموم ناس
 از این امور مهمه که علت مزمنه هیئت اجتماعی را بره
 فور است یخبرند * باید که علمای هو شمند و دانایان خردمند
 خالصاً مخلصاً لله بوعظ و نصیحت عموم برخیزند تا دیده
 اهالی از این کحل بینش معارف روشن و بصیر گردد
 زیرا الیوم ناس بظنون و اوهام خود چنین تصور نموده اند
 که نفسیکه موقن بالله و مؤمن بآیات و رسل و کتب

شرائع الهیه و مظهر خشیه الله است باید مظل و معوق
بماند و ببطالت و بطائت آیام بگذراند تا از نفوسی عند
الله محسوب گردد که از دنیا و ما فیها گذشته دل به عالم
آخر وی بسته اند و از خلق بیدشده بحق تقرب جستند
چون این بیان مفصلاً در این کتاب در موقع دیگر ذکر
خواهد یافت * لهذا در این مقام ترك اولی * باری باقی
صفات کمالیه خشیه الله و محبة الله فی محبة عباده و حلم
و سکون و صدق و سلوک و رحم و مروت و جلالت
و شجاعت و ثبات و اقدام و جهد و کوشش و کرم و بخشش
و وفا و صفا و حمیت و غیرت و همت و بزرگواری و حقوق
پروری و امثال ذلك بوده * و فاقد این اخلاق حسنه
انسانیه ناقص است * و اگر حقائق هر يك از این صفات را
بیان نمائیم (مشنوی هفتاد من کاغذ شود) و ثانی کلمه
این شرائط مقدسه علمیه (حافظاً لدینه است) و این
معلوم است که مقصد از این کلمه مبارکه منحصر
در استنباط احکام و مراعات عبادات و اجتناب از کبائر

وصفاژ و اجراء أحكام شرعیّه و باین وسائط محافظه
 دین الله نمودن نبوده بلکه هیئت ملت را از کل جهات
 محافظه نمودن و در اعلاء کلمه الله و تکثیر جمعیت دینیّه
 و ترویج دین الهی و غلبه و استعلائش بر سایر ادیان
 از اتحاد جمیع وسائل و وسائط سعی بلیغ را میندول
 داشتن است و فی الحقیقه اگر علمای اسلامیّه در این
 امور چنانچه باید و شاید اقدام مینمودند تا بحال جمیع
 ملل عالم در ظلّ کلمه وحدانیت داخل میشدند و شعله
 نورانیّه (لیظهره علی الدین کله) چون آفتاب در قطب
 امکان طالع و بر جمیع آفاق لائح میگشت * در قرن خامس
 عشر میلاد لوطر که اول یکی از اعضای اثنا عشر هیئت
 مذهبیّه قاتولیک در مرکز حکومت پاپ بود و مؤخرأ
 محدث مذهب پروتستان گشت در بعضی مسائل
 که عدم تجویز تزویج رهایین و تعظیم و تکریم صورت
 حواریین و رؤسای سلف مسیحین و عادات و رسوم
 مذهبیّه زائده بر احکام انجیل بایاب مخالفت نمود *

با وجود آنکه در آن زمان اقتدار یاب بدرجه بود که کل
 ملوک اوروب از سطوتش متزلزل و مضطرب و ضبط
 و ربط امور مهمه قطعاً اوروب در عین قوت و قدرتش
 مودوع و مرتبط * و لکن چون در این مسائل
 که جواز تزویج رؤسای دینیّه و عدم سجود و تعظیم
 بر تمثال و صور معلفه در کنائس و ابطال عادات رسمیه
 زائده بر مضامین انجیل لوطر محق و محقق بود و بوسائل
 لازمه تزویج تثبیت نمود * در ظرف این قرون اربعه
 و کسری اکثر اهالی امریک و چهارخمس قطعاً آلمان
 و انگلیس و بسیاری از اهالی نیجه (خلاصه) تقریباً
 دوست و پنجاه کرو و از مذاهب سائره نصاری در مذهب
 پروتستان داخل گشتند و هنوز رؤسای این مذهب
 بکمال همت در تزویجند * و حال در سواحل شرقیه افریک
 بظاهر حریت و آزادی سودان و زنگیان را وسیله
 نموده مکاتب و مدارس تاسیس کرده بتعلیم و تدریس
 و تمدین طوائف متوحشه صرفه افریک مشغولند

و در باطن مقصد اصلیشان آنکه بعضی طوائف اسلامیة
 زنگیان را داخل در مذهب پروتستان نمایند * هر طائفه
 در ارتفاع ملت خود مشغول و ما در خواب غفلت
 مدهوش ملاحظه نمائید که این شخص با وجود آنکه
 معلوم نبود بچه هوایی پرواز میکند و بچه مقصودی
 متحرک * بهمت و غیرت رؤسای مذهبش چه قدر
 ترویج شد * حال اگر ملت با هر حق که مظهر تأییدات
 الهیه و مطلع توفیقات ربانیه است اگر بهمت تامه
 و غیرت کامله متوسلا الی الله و منقطعاً عما سواه تثبث
 بوسائل ترویج نمایند و بذل سعی و اقدام کنند البته
 انوار حق مبین بر کل آفاق ساطع گردد * و بعضی
 نفوس که بر حقائق امور اطلاعی ندارند و نبض عالم
 در دستشان نه و ندانند که علت مزمنه بطلان را چه
 فاروق اعظم حق لازم همچو گمان میکنند که ترویج
 بسیف منوط است و بحديث انانبي بالسيف استدلال
 مینمایند * و حال آنکه فی الحقیقه اگر بنظر دقیق ملاحظه

نمایند مشہود گردد کہ در این عصر سیف واسطه
 ترویج نہ بلکہ سبب وحشت و دہشت و اشم از قلوب
 و نفوس گردد * و در شریعت مبارکہ غرّ اہل کتاب را
 بقوۃ قاہرہ اجبار بر اقرار و ایمان جائز نہ * و حال آنکہ
 دلالت و ہدایت فریضہ ذمت ہر مؤمن موحد است
 و حدیث ﴿ اِنَّا نَبِيُّ السِّيفِ ﴾ و کذلک حدیث ﴿ اَمْرٌ اَنْ
 اُقَاتِلَ النَّاسَ حَتّٰی يَقُولُوا لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ ﴾ در حق مشرکین
 جاہلیہ کہ از کثرت توخس و نادانی از درجہ بشریت
 ساقط بودند وارد * چہ کہ ایمانی کہ بضر ب سیف
 حاصل گردد بسیاری اعتبار و بسبب امر جزئی منقلب
 بکفر و ضلال میشود چنانکہ قبائل و طوائف اطراف
 مدینہ منورہ بعد از عروج آفتاب اوج نبوت بمعارج
 ﴿ فِی مَقْعَدِ صَدَقٍ عِنْدَ مَلِیْکٍ مُّقْتَدِرٍ ﴾ دوبارہ بدین
 جاہلیہ برگشتہ مرتد شدند * و همچنین ملاحظہ نمائید
 زمانی کہ نفحات قدسیہ روح اللہ خطہ فلسطین و جلیل
 و سواحل نہر اردن و جوانب اورشلیم را معطر ساختہ

والحان جلیل انجیل بمسامع روحانیان درآمدہ در آن زمان
 کل قبائل و طوائف آسیا و اروپ و افریک و امریک
 و اوقیانوس کہ جزائر بحر محیط است مجوس و بت پرست
 و غافل از خطاب یوم الست بودند * مقرر وحدانیت
 والوہیت جز ملت موسویہ نبوده * بعد از بعثت انفس
 طیہ طاهرہ روح بخش آنحضرت در مدت سه سال
 حیات جاودانی بر اہالی آندیار مبذول داشت و بوحی
 الہی اس اساس شریعت عیسویہ کہ در آن عصر معجون
 بر الساعۃ ہیئت معلولہ بشریہ بود تاسیس شد * اگر چه
 در زمان آنحضرت انفس قلیلہ مقبل الی اللہ گشتند بلکہ
 فی الحقیقہ مؤمن موقن عبارت ازدوازدہ نفر رجال
 حواریین و چند نساء بودند و یکی از حواریین کہ مستی
 یہودای اسخریوطی بود نیز مرتد شدہ یازدہ نفر باقی
 ماندند * باری بعد از صعود آنحضرت بافق عزت * این
 نفوس قلیلہ باخلاق حسنہ روحانیہ و روش و حرکات
 مقدسہ رحمانیہ مبعوث شدہ بقوۃ الہیہ و نفس مسیحائی

بهدایت کل من علی الارض قیام نمودند و در آن زمان
 کل ملل اصنامیه و ملت یهود بکمال قوت و اهتمام
 بر اطفای سراج الهی که در زجاجه خطه اورشلیم مشتعل
 گشته برخاستند ﴿ یریدونہ ان یطفؤا نور اللہ بافواہم
 ویأبی اللہ الا ان یتم نوره ولو کرہ الکافرون ﴾ و هر یک
 از این نفوس مبارکه را بدترین عذابی شهید نمودند
 بلکه جسم مطهر بعضی را بساطور قصابی ریزه ریزه
 نموده و در کلخنها بسوختند و بعضی اتباع و اشیاع این
 اشخاص مقدسه را بعد از شکنجه و عذاب زنده زیر خاک
 دفن نمودند با وجود این عقوبات شدیدہ ابدأ در تبلیغ
 امر اللہ فتور ننموده بدون سل سیف و خراشیدن روی
 نفسی * بالاخره ملت عیسویہ عالم را احاطه نموده
 بقسمی که در قطعه اوروب و آمریکا از ادیان سائرہ
 اثری باقی نماند و در آسیا و آفریک و جزائر بحر محیط
 جم غفیری از اهالی الیوم در ظل انجیل داخلند *
 حال باین أدله واضحہ لایحه ثابت و مبرهن گشت که ترویج

دین الهی بکمالات انسانیّه و اخلاق حسنه و شمیم
 مرضیه و روش و حرکت روحانیه است * اگر نفسی
 بصرافت فطرت اقبال الی الله نماید مقبول درگاه
 احدیت بوده چه که این نفس از اغراض شخصیه و طمع
 منافع ذاتیه مبتز او بصون حمایت حق التجا نموده * بصفت
 امانت و صداقت و پرهیزکاری و حقوق پروری و همت
 و وفا و دیانت و تقی بین خلق ظاهر گردد * و مقصود
 اصلی از انزال شرائع مقدسه سنایه که سعادت اخروی
 و تمدن دنیوی و تهذیب اخلاق باشد حاصل گردد *
 و الا بضرب سیف بظاهر مقبل و در باطن مغل و مدبر
 گردند * در این مقام حکایتی که سبب عبرت کل گردد
 ذکر نمائیم * در تواریخ عربیه مذکور که قبل از بعثت
 نبوی علیه السلام نعمان بن منذر لحمی که یکی از ملوک
 عرب جاهلیه و مقر سریر سلطنتش مدینه حیره بوده
 روزی از کثرت تجمیع اقداح مدام عقلش زائل
 و شعورش باطل گشت * در عالم سُکر و بیهوشی بقتل

خالد بن مفضل و عمر بن مسعود کلدی که دوندیم و آنیس
 و در محفل آنس یار و جلیسش بودند فرمان داد و چون
 از عالم مستی و سُکر بهوش آمد پرسش حال دوندیم
 پرداخت * تفصیل واقعه را بیان نمودند بغایت محزون
 و دلخون شد * از حُبّ شدید و تعلق خاطر عظیم که باین
 دوندیم داشت بر مقابرشان دو بناء عالی مستی بغریان
 ساخته و یادگار این دوندیم یوم بئوس و یوم نعیم
 در هر سالی قرار داد و در این دوروز معلوم بحشمت تمام
 آمده مابین غریان نشسته در یوم بئوس نظرش بر هر که
 افتادی بجان امان نیافتی و در یوم نعیم هر وارد و و افدی را
 مظهر احسان و عنایت بی نهایت ساختی و این قاعده
 و قانون مستمر و باین شدید مستحکم بود تا آنکه روزی
 پادشاه اسپ محمد نام سوار و بقصد شکار عزم صحرا
 نمود ناگاه از دور گوری بنظرش درآمد در عقب آن
 گور پادشاه اسب برانگیخت و تاخت تا از خیل و جیش
 خود دور و وقت بپگاه شد مایوس گشت ناگاه سواد

خیمه در بادیه پیدا شد عنان بد آنجناب معطوف داشت
 تا بدر خیمه رسید فرمود مهمان میطلبید خداوند خیمه
 حنظله بن اُبی غفراء طائی گفت بلی واستقبال نموده
 نماز را فرود آورده و باز وجه خود گفت در ناصیه این
 شخص آثار بزرگی باهر تپیا ضیافتی کن و در مهمان
 نوازی همتی وغیرتی نمازن گفت گوسفندی داریم
 ذبح نما و من بجهت احتیاط چنین روزی قدری آرد ذخیره
 نموده ام پس حنظله گوسفند را دوشیده قدحی شیر نزد
 نعمان برده آنکاه گوسفند را ذبح نموده مائده ترتیب
 داد و آنشب را نعمان از محبت و الفت حنظله بکمال
 خوشنودی و سرور بسر برد* و چون فجر طالع شد نعمان
 عزم عزیمت فرمود بحنظله خطاب نمود که تو در ضیافت
 و مهمان نوازی منتهای جوانمردی را آشکار نمودی من
 نعمان بن منذر و قدوم ترا بکمال اشتیاق منتظرم * مدتی
 گذشت تا آنکه قحط و غلاء عظیمی در دیار طی روی
 نمود حنظله با احتیاج شدید مبتلا شد بدین سبب بحضور

پادشاه شتافت از غرائب اتفاقات یوم بوئس در پیشگاه
 حضور نعمان حاضر گشت پادشاه بغایت آزرده
 خاطر شده • آغاز عتاب نمود که چرا چنین روزی بحضور
 رفیق خود شتافتی که روز بوئس یعنی سختی است
 اگر امروز نظرم بر یگانه فرزندم قابوس افتد بجان امان
 نیابد اکنون حاجتی که داری بخواه حنظله گفت از یوم
 بوئس بیخبر بودم و نعمت دنیا بجهت حیاة و بقاست
 و چون مراد را این ساعت چشیدن کأس هلاک مقرر
 از خزائن ارض چه فائده متصور نعمان گفت از این
 امر چاره نیست * پس حنظله بر زبان راند مرا چندان
 امان ده که بنزد عیال خود عودت نمایم و وصیت اجرا
 نمایم و در سال آینده یوم بوئس حاضر گردم نعمان
 ضامنی خواست که اگر در وعده مخالفت نماید ضامن را
 بقتل رساند حنظله متحیرانه بهر طرف نگریست *
 تا آنکه نظرش بر شریک بن عمرو بن قیس شیبانی
 که یکی از خدّام نعمان بود افتاد و این ابیات را بخواند

یا شریکا یا ابن عمرو * هل من الموت محاله
 یا اُخا کل مصاب * یا اُخا من لا اُخاله
 یا اُخا النعمان فیک ال * یوم عن شیخ کفاله
 این شیبان کریم * انم الرحمن باله
 شریک گفت ای برادر بجان جو انمردی نتوان نمود
 بیچاره متحیر ماند * پس شخصی که موسوم بقراد بن
 اجدع کلبی بود بر خاست و کفالت نمود مشروط باینکه
 اگر یوم بوئس سنه آتیه حنظله را تسلیم نماید هر حکم
 که پادشاه اراده فرماید در حق او جاری کند پس
 نعمان بانصد شتر بحنظله احسان نموده روانه ساخت
 در سنه بعد روز بوئس چون صبح صادق از افق مشرق
 سر بر آورد نعمان باحشمت بی پایان بر عادت مألوفه توجه
 بمحل غریبان نمود و قرا در ا بهمراهی آورد تا معرض
 سخط پادشاهی گردد ارکان دولت بشفاعت زبان
 گشودند * تا غروب مهلت خواستند که بلکه حنظله
 عودت نماید و پادشاه را مقصد چنان بود که از جهت

پاس محبت حنظله را بقتل ضامن از هلاکت نجات دهد
 باری چون قریب بغروب شد قرارداد را برهنه ساخته
 تا گردن زنند ناگاه از دور سواری پدید شد که بسرعت
 تمام میتاخت نعمان بسیاف گفت منتظر چه هستی
 وزرا گفتند شاید این سوار حنظله باشد چون
 نزدیک شد حنظله طائی بود نعمانرا آمدن او موافق نیفتاد
 گفت ای جاهل احمق باوجود آنکه از بنجهٔ مرک
 گریختی بار دیگر چرا در آویختی حنظله گفت وفای
 بعهد زهر هلاهل هلا کتر ادر مذاق من شیرین و گوارا
 نمود * نعمان سؤال نمود باعث بر این حق گذاری و وفا
 پروری و مراعات عهد و پیمان چه امری بود
 حنظله گفت اقرارم بوحدانیت الهیه و ایمانم بکتاب منزلهٔ
 سماویة * نعمان گفت بچه دین متدینی جواب داد که بنفس
 مسیحائی زنده و در صراط مستقیم روح الله پوینده ام
 نعمان گفت نفحات قدسیهٔ روح الله را بر مشام من
 عرضه کن حنظله ید بیضای هدایت را از جیب محبة الله

بر آورد انوار انجیل بر بصر و بصیرت حاضرین
 اشراق نمود و چون حنظله چند آیات الهیه از انجیل
 بالحن جلیل تلاوت نمود نمان و جمیع وزرایش از بت
 و بت پرستی بیزار و در دین الهی ثابت و راسخ گشته
 بر زبان راندند که صد هزار افسوس که تا بحال ازین
 رحمت بیایان غافل و محجوب و از این غمام فضل رحمن
 مأیوس و محروم بودیم * و فوراً غریبان را خراب نموده
 از ظلم و اعتساف نادم و اساس عدل و انصاف را استوار
 نمود * حال ملاحظه نمائید که شخصی از اهل بادیه بحسب
 ظاهر گنم و بی مقام چون بصفتی از صفات مخلصین
 ظاهر شد چنین پادشاه غیور را باجم غفیری از ظلمت
 شام ضلالت نجات داده * بصبح هدایت دلالت نمود
 و از بادیه هلاکت بت پرستی خلاص نموده * بساحل بحر
 وحدانیت الهیه وارد کرد و سبب ابطال چنین عاداتی
 که فی الحقیقه آفت جمعیت بشریت و مخرب بنیان
 مدنیت است گردید * تفکر و تعمق لازم و تعقل و تدبیر

واجب است * خلاصه قلب درمتهی درجه احزان
 و تأسف که از هیچ وجه توجه عموم را متوجه آنچه الیوم
 لائق و سزاوار است نمیند شمس حقیقت بر کل آفاق
 مشرق و مادر ظلمات هوای خود گرفتار و بحر اعظم
 از کل جهات متموج و ما از تشنگی سوخته و افسرده
 و ناتوان موافق الهیه از سماء احدیت نازل و مادر مفازه
 قحط سرگشته و حیران ﴿ من میان گفت و گریه میتم ﴾
 و از جمله اسباب کلیه که سبب اجتناب ایمان ساره
 بدین بدین الهی گشته تعصب و حمیت جاهلیه است *
 مثلاً ملاحظه فرمایند که خطاب الهی بجهال نورانی و فلك
 رحمانی سرور اهل عالم ﴿ و جادلهم بالتي هي احسن ﴾
 وارد و بمدارا و ملائمت مأمور چنانچه آن شجره مبارکه
 (لا شرقیه ولا غربیه) نبوت ظل الطاف ینهایت را بر سر
 عموم اهل عالم افکنده و بملاطفت کبری و خلق عظیم
 رفتار و حرکت میفرمودند و همچنین حضرت موسی
 و حضرت هارون علیهما السلام در خطاب و عتاب

بفرعون ذي الاوتاد بامر (قولاً له قولاً لينا) مأمور باوجود شهرت سیر خیریه انبیا و اولیاء الهی که فی الحقیقه در جمیع مراتب هیئت بشریه را تاقیم الساعه اسوه حسنه است * مع ذلك بعضی از این تملقات و تمطقات فوق العاده غافل و محجوب و از حقائق کتب مقدسه الهیه محروم و مهجور گشته * از اهل سائر ادیان کمال اجتناب و احتراز را مجری و ابداً تعارفات عادیه را نیز جائز نمیدانند * باوجود عدم جواز الفت و معاشرت چگونه میتوان نفسی را هدایت نموده از ظلام فانی لا بصبح نورانی الا منور فرمود و از اسفل جهل و ضلال بصعود اعلی افق علم و هدی تشویق و تحریص نمود * حال بعین انصاف ملاحظه نماید که اگر حنظله بانعمان ابن منذر با کمال محبت و صداقت و مهربانی و مهمان پروری حرکت نمیکرد آن پادشاه و جم غفیر از مشرکین را بوحدانیت الهی چگونه مقرر و معترف میگردانید * اجتناب و احتراز و خشونت سبب اشمزاز

قلوب و نفوس گردد و محبت و ملاطفت و مدارا و ملائمت
 سبب اقبال نفوس و توجه قلوب شود * اگر شخصی
 از مؤمنین موحدین در حین ملاقات بانفسی از ملل اجنبیه
 اظهار احترام نماید و کلمه موحشه عدم تجویز معاشرت
 و فقدان طهارت را بر زبان راند آن شخص اجنبی از این
 کلمه چنان محزون و مکدر گردد که اگر شق القمر
 نیز بیند اقبال بحق نماید و ثمره اجتناب این باشد که
 اگر در قلب آن شخص توجه قلبی الی الله بوده از آن
 نیز پشیمان گشته بکلی از شاطی بحر ایمان بیادیه غفلت
 و بطلان فرار نماید و چون بمالك و وطن خود رسد
 در جمیع روزنامه ها درج نماید که فلان ملت در شرائط
 انسایت منتهی درجه تصورند * اگر قدری تفکر
 در آیات و بینات قرآنی و روایات مأثوره از نجوم سماء
 احادیث نمائیم معلوم و مبرهن گردد که اگر نفسی
 بصفات ایمانیه متصف و باخلاق روحانیه متخلق باشد
 مظهر رحمت منبسطه الهیه است برای کل ممکنات

وشرق الطاف رحمانیه است بجهت کل موجودات *
 چه که صفات مقدسه اهل ایمان عدل و انصاف
 و بردباری و مرحمت و مکرمت و حقوق پروری
 و صداقت و امانت و وفاداری و محبت و ملاحظت
 و غیرت و حمیت و انسانیت است * پس اگر نفسی
 فی الحقیقه پاک و مقدس باشد متشبهت بوسائلی شود
 که جلب قلوب کل ملل عالم نماید و بصفات حق جمیع
 عالم را بصراط مستقیم کشاند و از کوثر حیات ابدیه
 چشاند * حال ما از جمیع امور خیریه چشم پوشیده سعادت
 ابدیه جمهور را فدای منافع موقته خود مینمائیم و تعصب
 و حمیت جاهلیه را وسیله عزت و اعتبار خویشتن میشمریم
 باین قناعت نموده بتکفیر و تدمیر یکدیگر میکوشیم
 و چون خواهیم که اظهار معرفت و دانائی و زهد و ورع
 و تقوای الهی نمائیم بطعن و سب این و آن پردازیم
 که عقیده فلان باطل است و عمل فلان ناقص عبادت
 زید قلیل است و دیانت عمر و ضعیف * افکار فلان

مشابه اطوار فرنك است و اسرار فلان متوجه نام
 و نك * صف جماعت دوش پیوسته نبود و اقتدای
 بشخص دیگر جاز و شایسته نه * در اینماه شخص
 توانگری بمحائق باقیه نشافت * و خیرات و مبرات
 در پیشگاه مسند پیغمبری حاضر نگشت * بنیان شریعت
 خراب شد و اساس دیانت تار و مار * بساط ایمان
 منطوی شد و اعلام ايقان مختفی گشت * عالم بضلالت
 افتاد و در رد مظالم قور و رخاوت حاصل شد * روزها
 و ماهها بسر آمد * و عقار و ضیاع در دست مالک سال
 گذشته باقی ماند * در این شهر هفتاد حکومت مختلفه
 مرتب بود * و حال روز بروز قلت یافته بیست و پنج
 حکومت یادگار ماند * روزی دویست احکام متضاده
 و فتاوی متباینه از يك مصدر ظاهر و حال تجاوز
 از پنجاه نماید * جم غفیری از عباد الله بجهت محاکمه
 سرگردان و حال درمأمن راحت مستریح و درامان
 یکر روز مدعی مغلوب و مدعی علیه غالب و روز دیگر

مدعی غالب و مدعی علیه مغلوب * حال این مسک
 مستقیم نیز متروک شد * این چه دیانت کفریه است
 و این چه ضلالت شرکیه * و او یلا و اشریعتا و ادینا
 و امصیتا * ای برادران مؤمنین زمان زمان آخر است
 و روز قیامت نزدیک * باری باینگونه کلمات تمخدیش
 اذهان بیچارگان اهلالی و تشویش قلوب درماندگان
 مساکنینی میشود که از حقائق امور و اساس این اقوال
 خبر ندارند و نمیدانند که صد هزار اغراض نفسانیه
 در تحت نقاب اقوال تعصیبه بعضی مستور * لهذا گمان
 میکنند که قائل را غیرت دینیه و خشیه الله بران داشته
 و حال آنکه قائل چون در آبادی عموم خرابی خصوصی
 خود در ای بند فریاد کند و در بینائی دیگران کوری خود را
 مشاهده مینماید ناله و فغان آغاز کند لکن دیده بصیرت
 لازم که ادراک کند اگر این قلوب مظهر خشیه الله بود
 البته راتحه طیبه اش چون مشک جان عالم را معطر مینمود
 هیچ امری در عالم بمجرد قول تصدیق نشود *

ورنه این جفدان دغل افروختند

بانك بازان سفید آموختند

بانك هُدُهد گریا موزد قطا

راز هُدُهد گوو پیغام سبا

و علمای ربانی که از کتاب وحی الهی استنباط معانی و معارف
و حکم نامتناهی نموده اند و قلب منیرشان مهبط الهام غیبی
ربانیست البته تفوق ملت بیضای حق را بر جمیع ملل در کل
مراتب بکمال جد و جهد طالب و در تشبث و سائل مابه
الترقی بمنتهای همت ساعی و مجاهد * و اگر نفسی از این
مقاصد خیریه غافل البته مقبول درگاه احدیت نبوده
بلکه در کمال نقص بهیئت تامه ظاهر و در منتهای فقر
بکلمه غنا ناطق *

گر ضریری لم تراست و تیزخشم

کوشت یارش دان که اورا نیست چشم

از مقلد تا محقق فرقه است

کین چه داود است و ان دیگر صداست

علم و دانش و پاکي و زهد و ورع و آزادي بهيئت
 و لباس نبوده و نيست * در زمان سياحت کلمه مبارکه
 از شخص بزرگواري استماع نمودم که تا بحال شيريني
 آن کلمه از کامم نرفته و آن اينست * نه هر عمامه دليل
 زهد و علمست * و نه هر کلاهي علت جهل و فسق
 اى بسا کلاه که علم علم بر افراخت * و اى بسا عمامه که حکم
 شرع بر انداخت * و کلمه ثالث از اين کلمات مقدسه کلمه
 (مخالفاً لهواه) وارد * چه قدر اين عبارت شامل معاني
 جليله است از جوامع الکلم و عبارات سهل ممتنعست
 اس اساس اخلاق ممدوحه انسانيت است * و في الحقيقه
 اين کلمه شمع عالم و بنيان اعظم اخلاق روحانيه نورانيه
 نبي آدم است * معدّل کل اخلاق و سبب اعتدال حقيقي
 تمام شيم مرضيه انسانيت * چه که هوای نفس
 آتشي است که صد هزار خرمن وجود حکماي
 دانشمند را سوخته و دريای علوم و فنونشان اين نار
 مشتعله را نمودنموده * و چه بسيار واقع که نفسی بجمع

صفات حسنه انسانيه آواسته و بزبور عرفان پيراسته
 لکن اتباع هوی شیم مرضیه آنشخص را از هیئت
 اعتدال خارج نموده در حیز افراط انداخت * نیت خالصه را
 نیت فاسده تبدیل نمود * و همچنین اخلاق در مواضع
 لائقه ظاهر نکشتر بلکه بقوت هوی و هوس
 از مسلك مستقیم نافع منحرف بمنهج غیر صحیح مضر
 متحول گشت * اخلاق حسنه عند الله و عند مقربین
 در گاهش و نزد اولی الالباب مقبول و ممدوح ترین
 امور * لکن بشرط آنکه مرکز سنوحش عقل
 و دانش و نقطه استنادش اعتدال حقیقی باشد * و اگر
 حقائق این امور کما هو حقه بیان گردد کار بتطویل
 انجامد و موضوع و محمول از میان برود * باری در این بحر
 هائل هوی کل طوائف اروپا این همه تمدن و صیتهای
 هالك و مستغرق و از این جهت کل قضایای تمدنیه شان
 ساقط نتیجه است * بعضی از این کلمه تعجب نمایند
 و استیحا ش نفرمایند چونکه مقصد اصلی و مطلب کلی

از بسط قوانین اعظم و وضع اصول و اساس اقوام جمیع
شون تمدن سعادت بشریه است و سعادت بشریه
در تقرب درگاه کبریا و راحت و آسایش اعلی و اذنی
از افراد هیئت عمومی است و وسائل عظیمه این
دو مقصد اخلاق حسنه انسانیت است * و تمدن صوری
بی تمدن اخلاق حکم (أضغاث أحلام) داشته و صفای
ظاهر بی کمال باطن (کسر اب بقیعة بحسبه الظمان ماء) *
انگاشته گردد * زیرا نتیجه که رضایت باری و راحت
و آسایش عمومیست از تمدن ظاهر صوری بتمامه
حاصل نشود * و اهالی اروپا در درجات عالیة تمدن
اخلاق ترقی نموده اند چنانچه از افکار و اطوار عمومیة
ملل اروپا واضح و آشکار است * مثلاً ملاحظه نمائید
که الیوم اعظم آمال دول و ملل اروپا تغلب و اضمحلال
یکدیگر است و در کمال گره باطن با ظاهر منتهی درجه
الفت و محبت و اتحاد مشغول و قضیه مشهوره پادشاه
آشتی و آسایش پرور در تدارک مهمات حربیه و ازدیاد

قوهٔ عسگریه بیشتر از ملوک جنک آور بذل جهد بلیغ
 مینمایند چه که صلح و آشتی من دون قوهٔ شدید میسر
 نگردد * در ظاهر بهانه نموده لیلاً و نهاراً جمیعاً با عظم
 جد و جهد در تدارکات حریه میکوشند و اهالی مسکین
 آنچه بقرق جین پیدا کرده اکثرش را باید اتفاق
 این راه کنند و چه قدر آلف از نفوس که صنائع نافع را
 ترك نموده شب و روز بکمال همت در ایجاد آلت مضره
 جدیده که پیشتر از پیشتر سبب سفک دماء ابناء
 جنس است مشغولند * و هر روز آلت حراقهٔ جدیده
 احداث و ایجاد میکنند * و دول مجبور بر این کردند
 که آلات حریهٔ قدیم را ترك نموده در تدارک آلات
 جدیده کوشند * چه که آلات حریهٔ قدیم با آلات
 حریهٔ جدید مقاومت نماید * چنانچه در این ایام
 که سنهٔ هزار و دو بیست و نود و دو هجریست در ممالک
 آلمان صنعت تفنک جدیدی و در ممالک آنچه ایجاد توپ
 نحاسی تازهٔ نموده اند که از تفنک هنری مارتی و توپ

کروب آتش بارتر * و در هدم بنیان انسانی شدیدتر
 و سریع التاثیر تر است * و این مصارف باهظه را باید
 که رعایای فلك زده تحمل نمایند * حال انصاف دهید
 که این تمدن صوری بدون تمدن حقیقی اخلاقی سبب
 آسایش و راحت عمومی و وسیلهٔ اجتناب از مرَضات
 الهی است و یا خود مخرب بنیان انسانیت و مدّ مزارگان
 آسایش و سعادت است * در سینهٔ هزار و هشتصد
 و هفتاد میلادی که محارب بین آلمان و فرانسوا واقع شد
 از قرار مشهور ششصد هزار نفس در میدان مهاجمه
 و مدافعه مأیوس و مقهور گشته گشتند * چه بسیار
 بنیان خاندانها که از اساس منهدم شد * و چه بسیار مدن
 در شام در منتهای معموریت بود و بامداد عالیها
 سافلها گشت چه قدر اولاد صغار که یتیم و بی پرستار
 ماندند * و چه قدر پدران و مادران سالخورده ثمرهٔ
 زندگانشان جوانان نورسیده را در خاک و خون غلطان
 و مرده دیدند * و چه قدر نساء که بی رجال و دستگیر

ماندند * و همچنین کیفیات احراق کتابخانهها و بعض
انبیة جسیمة فرنسا و آتش زدن دار الشفای عسگریه
باجمیع عساگر مجروحة مریضه و وقایع مؤلمه و حرکات
موحشه طائفه کومون و حوادث مدهشه اختلاف
و تحزب جمعیات متضاده متقاتله در پاریس و منازعه
و عدوان مابین رؤسای دینیه قاتولیک و حکومت آلمان
و ظهور فتنها و فسادها و تدمیر بلاد و اوطان و خونریزی
میان حزین جمهوریت و دون کارلوس در اسپانیا *
خلاصه از اینگونه وقایع که دلالت بر عدم تمدن اخلاق
طوائف اروپا مینماید بسیار * و این عبد چون هتک
جهتی را مقصود نداشته لهذا بچند کلمه اختصار نموده
حال واضحست که شخص عاقل بصیر و عارف خبیر
تصدیق اینگونه امور ننماید آیا طوائف و قبائلیکه
مغایر شیم حسنه عالم انسانی اینگونه امور موحشه
در مابینشان جارست چگونه سزاوار است که ادعای
تمدن حقیقی کامل نام نمایند * علی الخصوص که نتیجه

از این امور مأمول نه الا تغلب و تسلط موقت حالی
و چون این نتیجه باقی و پایدار نه لهذا نزد اولی الالباب
تقید و اهتمام را سزاوار نیست * در قرون سالفه کرا را
و مرارا حکومت آلمان غالب بر فرانس گشت و همچنین
سلطنت فرانس دفعات عدیده بر اقلیم آلمان حکمرانی نمود
حال جائز که ششصد هزار نفوس مسکین از بسندگان
پروردگار فدای این نتایج و منافع موقته صوریه گردد
لا والله بلکه اطفال نیز ادراک مضرت اینگونه امور
نمایند و لکن متابعت هوی صد هزار حجاب از دل
بر دیده افکند و بصر و بصیرت هر دو نابینا گردد *
چون غرض آمد هنر پوشیده شد

صد حجاب از دل بسوی دیده شد

بلی تمدن حقیقی وقتی در قطب عالم علم افزا زد که
چند ملوک بزرگوار بانند همت چون آفتاب
رخشنده عالم غیرت و حمیت بجهت خیریت
و سعادت عموم بشر بعزمی ثابت و رأی راسخ قدم

پیش نهاده * مسئله صلح عمومی را در میدان مشورت
گذارند و بجمع وسائل و وسائط تثبیت نموده عقد
انجمن دول عالم نمایند و یک معاهده قویه و میثاق و شروط
محکمه نابته تأسیس نمایند و اعلان نموده باتفاق عموم
هیئت بشریه مؤکد فرمایند * این امر اتم اقوم را که فی
الحقیقه سبب آسایش آفرینش است کل سکان ارض
مقدس شمرده * جمیع قوای عالم متوجه ثبوت و بقای
این عهد اعظم باشند و در این معاهده عمومی تعیین
و تحدید حدود و ثغور هر دولتی گردد * و توضیح روش
و حرکت هر حکومتی شود * و جمیع معاهدات
و مناسبات دولته و روابط و ضوابط مابین هیئت
حکومتی بشریه مقرر و معین گردد * و كذلك قوه
حربیه هر حکومتی بحدی معلوم منحصر شود * چه
اگر تدارکات محاربه و قوه عسکریه دولتی ازدیاد یابد
سبب توهم دول ساثره گردد * باری اصل مبنای این عهد
قوم را بر آن قرار دهند که اگر دولتی از دول من بعد

شرطي از شروط را فسخ نمايد كل دول عالم بر اضمحلال
 او قيام نمايند بلکه هيئت بشريه بکمال قوت بر تدمير
 آن حکومت برخيزد * اگر جسم مريض عالم باين داروي
 اعظم موفق گردد البته اعتدال کلي کسب نموده
 بشفای باقی دائمی فائز گردد * ملاحظه فرمائيد که اگر
 چنين نعمتي ميترشود هيچ سلطنت و حکومتی محتاج
 تهيأ و تدارکات مهيات جنگ و حرب نباشد * و مضطر
 باصطناع آلات حربيۀ جديده بجهت مقهوريت نوع
 انسان نگردد * بلکه بعسکر قليلي که سبب تأمين
 مملکت و تأديب اهل فساد و شقاوت و منع فتن
 داخله است محتاج و بس * از اين جهت اولاً بنندگان
 الهي عموم أهالي از تحمل اثقال مصارف باهظۀ حربيۀ
 دول راحت و مستريح شوند * ثانياً نفوس کثيره اوقات
 خود را دائماً در اصطناع آلات مضره که شواهد در زندگي
 و خوانخواري و منافي موهبت کليه عالم انساني است
 صرف نمايند بلکه در آنچه سبب آسایش و حيات

و زندگی جهانیانست کوشیده سبب فلاح و نجاح نوع
 بشر کردند و عموم دول عالم بکمال عزت بر سریر
 تاجداری مستقر و کافه قبائل و اُمم در مهد آسایش
 و راحت آرمیده و مستریح شوند * و بعضی اشخاص
 که از هم کلیه عالم انسان بیخبرند این امر را بسیار
 مشکل بلکه محال و ممتنع شمرند بچنانست بلکه از فضل
 پروردگار و عنایت مقربین درگاه آفریدگار و همت
 بهمتای نفوس کامله ماهره و افکار و آراء فرائد زمانه
 هیچ امری در وجود ممتنع و محال نبوده و نیست همت
 همت غیرت غیرت لازمست چه بسیار امور که در ازمنه
 سابقه از مقوله ممتنعات شمرده میشد که اُبداً عقول
 تصور وقوع آنرا نمینمود * حال ملاحظه مینمائیم که بسیار
 سهل و آسان گشته و این امر اعظم اقوم که فی الحقیقه
 آفتاب انور جهان مدنیت و سبب فوز و فلاح و راحت
 و نجاح کل است از چه جهت ممتنع و محال فرض شود *
 و لابد بر اینست که عاقبت شاهد این سعادت در انجمن

عالم جلوه گر گردد * چه که آلات و ادوات حربیه
براین منوال بدرجه رسد که حرب بدرجه مالا یطاق
هیئت بشریه و اصل گردد * از این تفصیل مشروح
گذشته مبرهن است که شرف و بزرگواری انسان بخون
خوارکی و تیزچنگی و تدمیر مداین و ممالک اجنبی
و تبیر و اهلاک جیوش و اهالی نبوده بلکه سبب
بلنداختری و جوان بختی صیت عدالت پروری و دلجوئی
عموم رعایا از اعلی و ادانی و تعمیر ممالک و مدن و قری
و حوالی و نواحی و ترفیه و ترویج بندگان الهی و وضع
اساس اصول ترقی و توسیع حال جمهور و تزیید
ثروت و غنای عمومیست * ملاحظه فرمائید که در امکان
چه بسیار ملوک جهانگیر بر سریر کشورستانی
مستقر گشتند * از آن جمله هلاکو خان و امیر تیمور کورکان
که فی الحقیقه قطعه عظیمه آسیا را در قبضه تصرف
آوردند و اسکندر رومی و ناپلیون اول که دست
تطاول را بر سه قطعه از قطعات خسته عالم گشودند

آیاچه نمره از این فتوحات جسیمه مترتب شد مملکتی
 معمور گشت و یا خود سعادت منظر آمد سبب استقرار
 سلطنت شد * و یا باعث انقراض حکومت از آن خاندان
 گردید * هلاکوی چنگیز جنک انگیز از جهان
 گیریش نمره مشهود نشد * جز آنکه قطعه آسیا از ناره
 حروبات شدیدة چون تل خاکستر گشت و امیر تیمور
 از کشورستانی بغیر از تشتت جمعیت عالم و تخریب بنیان
 نبی آدم نتیجه حاصل نکرد * و اسکندر رومی
 از فتوحات عظیمه اش جز سقوط پسرش از سریر
 تاجداری و تغلب فلسقوس و بطلمیوس بر کل ممالکش
 فائده مشاهده نشد و ناپلیون اول از ظفر بر ملوک
 اوروپ الا تخریب ممالک معموره و تدمیر نفوس عامه
 و استیلاء زلزله و اضطراب شدید در قطعه اوروپ
 و اسیری نفس خود در انجام آیام فوائدی نیافت *
 این آثار ملوک جهانگیر * و لکن قدری در فضائل
 و خصائل حمیده و عظمت و بزرگواری شأن شهریار

عادل انوشیروان باذل تأمل نماید که آن سرور داد
 پرورد در زمانی بر سریر جهانبانی مستقر شد که بنیان قوی
 الارکان سلطنت ایران را از هر جهت خلل و فتور
 طاری شده بود بعقل خداداد تأسیس عدل و داد نموده
 بنیان ظلم و پیداد را قلع و قمع و هیئت پریشان ایران را
 در ظل جناح سلطنتش جمع فرمود در مدتی قلیله ممالک
 پژمرده ویران ایران به بر تو حیات بخش توجهاش
 زنده و برازنده ترین ممالک معموره مسکونه گشت
 قوای متحله حکومت را تکرار اعاده و مزداد و وصیت
 عدل و انصافش آفاق اقالیم سبعه را احاطه نمود * جمهور
 اهالی از حضيض ذلت و فلاکت باوج عزت و سعادت
 صعود نمودند * باوجود آنکه از ملت مجوس بود صدر
 آفرینش شمس حقیقت آسمان نبوت بکلام مبارك (انی
 وُلِدْتُ فِي زَمَنِ مَلِكٍ عَادِلٍ) ناطق گشتند و اظهار مسترت
 از ولادت در زمان حکومت او فرمودند حال آن
 بزرگوار آبا بسیر مرضیه باین مقام بلند اعلیٰ فائز گشت

یا خود بجهان گیری و خون ریزی * ملاحظه فرمائید
 که در قطب ابداع بجه شانی مفتخر و متباهی گشت
 که آوازه بزرگواریش در جهان فانی جاوید و باقی ماند
 و بحیات ابدیه موفق گردید * و اگر بیان زندگی دائمی
 بزرگواران پردازیم کار این مختصر بطول انجامد و چون
 واضح و مبرهن نیست که از قرائت این کتاب تأثیر
 فوائد کلیه در افکار عمومی اهالی ایران حاصل گردد
 لهذا اختصار نمائیم و بعضی مسائل را که قریب عقول
 ناس است ذکر کنیم * ولکن اگر ازین مختصر نتایج
 حسنه مشهود گردد ان شاء الله تعالی من بعد باس اساس
 حکم الهیه در عوالم ملکیه پرداخته بعضی کتب مفیده
 مفصله تحریر گردد * باری در عالم وجود سطوت قاهره
 جنود عدل را قوای اعظم عالم مقابلی نکند * و بنیان
 مرصوص حصون حصینه مقاومت نماید * چه که
 فتوحات این سیف قاطع را کل بر ایا طوعا و رضاء
 مغلوب کردند * و ویرانهای عالم از هجوم این جنود باعلی

درجه معموریت و آبادی سرافراز شود * دورایت
اعظمت که بر افسر هر جهانبانی سایه افکند عثابه
نیر اعظم انوار ساطعه حکومتش بکمال سهولت
در ارکان عالم نفوذ کند * رایت اولیه عقل و رایت ثابته
عدل * این دو قوه عظیم را جبال آهنین مقاومت نتواند
و سدسکندر بر امتانت نماند * و این واضح و بدیهی است
که حیات این عالم فانی چون نسائم صبحگاهی بی ثبات
و در مرور * در این صورت خوشا بزرگواری که در سبیل
رضایت باری صیت ممدوحه و ذکر خیری بادگار گذارد
چو آهنگ رفتن کند جان پاک

چو بر تخت مردن چو بر روی خاک

بلی جهانگشایی و کشورستانی ممدوح و بلکه در بعضی
اوقات جنک بنیان اعظم صلح است و تدمیر سبب تعمیر
مثلاً شهریار بزرگواری اگر در مقابل عدوی باغی طاغی
صف جنک بیاراید و یا آنکه بجهت جمع شمل هیئت
و ممالک مشتته پراکنده سمندهمت را در میدان جلادت

وشجاعت برانگیزد * خلاصه محاربه اش مبنی بر نوایای
 صالحه باشد فی الحقیقه این قهر عین لطف و این ظلم
 جوهر عدل و این جنک بنیان آشتی است * الیوم شایسته
 ملوک مقتدر تأسیس صلح عمومیست زیرا فی الحقیقه
 آزادی جهانیان است کلمه رابعه آن روایت باهر الهدایه
 مطیعاً لامر مولاه است * این معلوم و مبرهن است
 که اعظم منقبت عالم انسانی اطاعت پروردگار است
 و شرف و عزتش در متابعت او امر و نواهی خداوند یکتا
 نورانیت امکان بدیانت است و ترقی و فوز و سعادت
 خلق در متابعت احکام کتب مقدسه الهیه * فی الجمله
 ملاحظه شود مشهود گردد که در عالم وجود ظاهر آ
 و باطناً اعظم اساس متین رصین و اکبر بنیان قوم
 رزین که محیط بر آفرینش و کافل کمالات معنویه
 و صوریه و ضابط سعادت و مدنیت هیئت عمومی
 بشریه است دیانتست * اگر چه بعضی سبک مغزان
 که تعمق و تدبیر در رأس اساس ادیان الهیه ننموده اند

وروش بعضی مدعیان کاذبه تدین را میزان قرار داده
 کل را بآن قیاس نمایند از این جهت ادیان را مانع ترقی
 عموم انکاشته اند بلکه مؤسس نزاع وجدال و مسبب
 بغض و عداوت کلیه بین اقوام بشریه شمرده اند *
 و این قدر ملاحظه نموده اند که اساس ادیان الهی را
 از اعمال مدعیان دیانت ادراک نتوان نمود * چه که هر
 امر خیری که در ابداع شبهه آن متصور نه قابل سوء
 استعمال است * مثلاً اگر سراج نورانی در دست
 جهلای صبیان و نابینایان افتد خانه نیفر و زرد و ظلمت
 مستولیه زائل نکردد بلکه خانه و خود را هر دو
 بسوزاند در این صورت میتوان گفت سراج
 مذموم است * لا والله سراج هادی سبیل و نور دهنده
 شخص بصیر است لکن ضریب را آفتی است عظیم *
 از جمله منکران دیانت شخصی بوده و لتر نام از اهل
 فرانسه و کتب عدیده در رد ادیان تصنیف نموده که
 مضامینش سزاوار ملعبه صبیان یخردانست * این شخص

حرکات و سکنتات پیرا که رئیس مذهب کاتولیک است
 وقتن و فساد رؤسای روحانیة ملت مسیحیه را میزان
 قرار داده بر روح الله زبان اعتراض گشوده * و بعقل
 سقیم ملتفت معانی حقیقیة کتب مقدسه الهیه نگشته
 بر بعضی مضامین کتب منزله سماویة محذورات
 و مشکلات بیان کرده ﴿ و نزل من القرآن ما هو شفاء
 ورحمة للمؤمنین ولا یزید الظالمین الا خساراً ﴾

خوش بیان کرد آن حکیم غزنوی

بهر محجوبات مثال معنوی

که زقرآن گرنه بیند غیر قال

این عجب نبود ز اصحاب ضلال

کز شعاع آفتاب برز نور

غیر گرمی می نیابد چشم کور

﴿ یضلّ به کثیراً و یهدی به کثیراً و ما یضلّ به الاّ

الفاسقین ﴾ این معلوم و واضحست که اعظم و سائط

فوز و فلاح عباد و اکبر و سائل تمدن و نجاح من

في البلاد محبت و الفت و اتحاد كلّي بين افراد نوع
 انساني است * و هيچ أمری در عالم بدون اتحاد و اتفاق
 متصور و میسر نگردد * و در عالم اکمل و سائل الفت
 و اتحاد دیانت حقیقه الهیه است ﴿ لو أنفقت ما فی
 الارض جميعاً ما آلت بین قلوبهم و لكن الله آلف
 بينهم ﴾ چنانچه در بعثت انبیای الهی قوه اتحاد حقیقی
 باطنی و ظاهری قبائل و طوائف متضاده متقاتله را
 در ظل کلمه واحده جمع نموده * صد هزار جان حکم جان
 و احدیافته و هزاران نفوس بهیئت شخص یگانه
 مجسم گشته

بر مثال موجها اعدادشان

در عدد آورده باشد بادشان

چونکه حق رشّ علیهم نوره

مفترق هرگز نگردد نوره او

جان گرگان و سگان از هم جداست

متحد جانهای شیران خداست

تفصیل واقعه در زمان بعثت انبیای سلف علیهم السلام
و اطوار و احوال و آثارشان کما هو حقّه در تواریخ معتبره
مفصلاً مذکور نه * بلکه در آیات قرآنیّه و احادیث
و توراّه مجمل ذکر شده * لکن چون از زمان حضرت
موسی تا بحال جمیع امور در قرآن عظیم و احادیث صحیحه
و توراّه و تواریخ معتبره مندرج * لهذا مختصراً
بیان میشود تا بپیراهین متقنه نزد کل معلوم و واضح
گردد که در عالم وجود آیا دیانت است اصول اصلیّه
انسانیت و مدنیت است * و یا خود چنانچه ولتر و امثال
او گمان برده اند مخرب بنیان ترقی و راحت و آسایش
جمعیت بشریه است * و از این جهت که مجال انکار بجهت
طائفه از طوائف عالم باقی نماند بقسمی بیان میشود
که مطابق تواریخ صحیحه عموم ملل و مصدق کل اهل
عالم است * در زمانیکه بنی اسرائیل در مملکت مصر
از توالد و تناسل تکثر نموده در جمیع ممالک مصر
منتشر گشتند پادشاهان قبطیان فرعون مصر براعزاز

وقوت قوم خود قبطی و اذلال و حقارت سبطی
 که غریب می‌شمردند برخواستند و مدتی مدید بنی
 اسرائیل مختلف و متفرق شده در تحت آبادی ظلم و جور
 قبطیان اسیر و در اعیان کل ناس سفیل و حقیر بودند *
 بقسمی که حقیر ترین قبطی اذیت و جفا بر عزیز ترین
 سبطی مینمود * تا آنکه اسارت و ذلت و مظلومیت
 بدرجۀ نهایت رسید * شب و روز بنی اسرائیل نه از جان
 در امان و نه اطفال و عیالشان را از پیدادی عوانان فرعون
 ملجأ و پناهی نمایان * طعامشان از فرط مصائب و آلام
 قطعات دل پر خون و شرابشان سرشک مثابۀ جیحون
 بنی اسرائیل در این حال پر ملال * تا که جمال موسوی
 أشعۀ نار احدثه را از شطر وادی ایمن بقعۀ مبارکه
 مشاهده فرمودند و ندای جان فزای الهی را از ناز
 موقدۀ ربانیت در شجرۀ (لا شرقیة ولا غربیة) استماع
 نمودند * و بنیوت کلیه مبعوث گشتند * و چون سراج
 هدایت در انجمن سبطیان بر افروختند و بنور هدی آن

گگشتگان ظلمات جهل را برسبیل مستقیم علم و کمال
 دلالت فرمودند * و فرق مختلفه اسباط اسرائیلیان را
 در ظل کلمه واحده جامعه توحید جمع فرموده علم اتحاد
 کامل را بر اتلال اتفاق و یگانگی بر افراختند و در مدت
 قلیله آن نفوس جاهله بتربیت الهیه تربیت کشته
 از بیگانگی بیگانگی حق گرویدند * و از حقارت و ذلت
 و مسکنت و اسارت و جهالت خلاص شده * بمنتهی
 درجه عزت و سعادت فائز گشتند * بعد از مملکت
 مصر رحلت نموده توجه بموطن اول اسرائیل کرده
 بارض کنعان و فلسطین وارد و در بدایت سواحیل
 نهر اردن و اریحار افتح نموده در آن بلاد ساکن
 و بالاخره جمیع بلاد مجاوره را از فینیکه و ادوم و عامون
 خلاصه در زمان یوشع ممالک سی و یک حکومت در تحت
 تصرف بنی اسرائیل آمد * و این طائفه در جمیع شئون
 و صفات و فضائل انسانیه از علم و معرفت و ثبات و همت
 و جلالت و شجاعت و عزت و سخاوت بر کل قبائل

و ملل عالم تفوق نمودند * يك شخص اسرائيلي در آن
 عصر اگر بين مجمي داخل ميشد بجمع شميم مرضيه
 ممتاز بود حتى قبائل سائره در مدح نفسی اگر زبان
 ميگشودند نسبت اسرائيلي ميدادند * و در تواریخ
 متعدده مذکور که فلاسفه يونان مثل فيثاغورث اکثر
 مسائل حکمت الهیه و طبيعیه را از تلامذه حضرت
 سليمان اقتباس نمود * و سقراط بسياحت شتافته با بعضی
 از اجله علمای رباني اسرائيلي ملاقات نموده در مراجعت
 يونان بنیان اعتقاد وحدانيت الهیه و بقای ارواح
 انسانیه بعد از خلع لباس اجسام عنصريه را تأسیس نمود
 عاقبت جهله يونان بر آن واقف اسرار حکمت اعتراض
 نموده بر قتلش قیام نمودند و پادشاه يونان را أهالی مجبور
 ساخته در مجلس سقراط را پياله سم پچشانيدند * باری
 مختصر اینکه بعد از آنکه ملت اسرائيليه در جميع مراتب
 تمدن ترقی نمود و بمنتهی درجه سعادت فاز گشت قليلا
 قليلا اس اساس ديانت و شريعت موسويه را فراموش

نموده بعبادات رسمیه و اطوار غیر مرضیه مشغول شدند
 در زمان رحبعام پسر حضرت سلیمان در بنی اسرائیل
 اختلاف عظیمی واقع شد و یاربعام که از افراد اسرائیلیان بود
 بر سلطنت برداشت و عبادت اصنام را بنا گذاشت
 چند قرن محاربه بین رحبعام و یاربعام و سلاله شان
 واقع گشت * و قبائل یهود مختلف و متفرق شدند
 بالاختصار از اینکه معنی شریعة الله را فراموش نموده
 بتعصبات جاهلیه و خصائل غیر مرضیه بنی و طغیان
 متصف شدند و علمایان لوازم حقیقه انسانیة مندرجه
 در کتاب مقدس را نسیاً منسیاً انگاشته در فکر منافع
 ذاتیه خود افتادند و ملت را بمتهی درجه غفلت و جهالت
 مبتلا کردند * از زمره اعمالشان آن عزت پایدار بمتهی
 درجه ذلت مبدل گشت و ملوک فرس و یونان و رومان
 مسلط بر ایشان گشته * رایت استقلالشان سرنگون شد
 جهالت و نادانی و نکبت و خود پرستی رؤسای دینی
 و اخبارشان مجسم گشته بصورت مختصر ملک بابل

مبعوث شده بکلی بنیان اسرائیلیان را بر انداخت. بعد از قتل عام وغارت وهدم بیوت و قلع اشجار آنچه از بقیه سیوف باقی ماند اسیر کرده ببا بل برد بعد از هفتاد سنه اولاد اسراء مرخص شده مراجعت بیت المقدس نمودند. حزقیا و عزیر علیهما السلام مجدداً تأسیس اساس کتاب مقدس را نمودند یوماً فیوماً ملت اسرائیلیه ترقی نموده صبح نورانی اعصار اولیه لائح گشت بعد از مدتی قلیل باز اختلافات عظیمه در اطوار و افکارشان واقع هم علمای یہود متوجه اغراض نفسانیه گشت و اصلاحات جاریه زمان عزیر علیه السلام بروش و احوال فاسده تبدیل شد کار بجایی انجامید که عسا کر ملوک و جمهوریت رومان مراراً و کراراً ممالک اسرائیلیان را فتح نمودند بالاخره طیطوس قهرمان که سردار رومان بود بلاد متوطنه یہود را با خاک یکسان نمود بقسمی که جمیع رجال را قتل و نساء و اولاد را اسیر و بیوت را هدم و اشجار را قطع و کتب را

حرق و اموال را نهب و بیت المقدس را چون تل
 خاکستر نمود * و بعد از این مصیبت کبری ستاره
 حکومت بنی اسرائیلیان در مغرب نیستی متواری شد
 و تا بحال بر اینخوال این ملت مضمحل گشته در اطراف
 عالم پراکنده اند ﴿ وَضُرِبَتْ عَلَيْهِمُ الذَّلَّةُ وَالْمَسْكَنَةُ ﴾
 و این مصیبتین اعظمین مختصر و طیطوس در قرآن مجید
 مذکور ﴿ وَقَضِينَا إِلَىٰ بَنِي إِسْرَائِيلَ فِي الْكِتَابِ لِنُفْسِدَنَ
 فِي الْأَرْضِ مَرَّتَيْنِ وَلِتَعْلَنَ أَعْلُوًّا كَبِيرًا ﴾ فاذا جاء وعد
 أولاهما بعثنا عليكم عباداً لنا أولي بأس شديد * فحاسوا
 خلال الديار وكان وعداً مفعولاً ﴿ تَأْتِيكَ مِيفْرَمَايِدُ
 ﴾ فاذا جاء وعد الآخرة ليسووا وجوهكم وليدخلوا
 المسجد كما دخلوه أول مرة وليتبروا ما علوا تتيروا ﴿ باري
 مقصود اینکه ملاحظه شود که دیانت حقیقه چگونه
 سبب تمدن و عزت و سعادت و علو منزلت و معارف
 و ترقی طوائف ذلیلهٔ أسیرهٔ حقیرهٔ جاهله میشود و چون
 بدست علماء جاهل متعصب افتد از سوء استعمال چنین

نورانیت عظمی بظلمت دهماء تبدیل میشود * و چون
 دفعهٔ ثانیه علامت و آثار تشنت و ذلت و نیستی و مقهوریت
 طائفه اسرائیلیان نمودار شد * نفعات طیبهٔ قدسیهٔ روح
 الله بر شواطی نهر اردن و خطهٔ جلیل ساطع گشت
 و ابر رحمت برخاست و بر آن دیوار امطار روحانیت کبری
 مبدول داشت * و از رشحات و طفحات بحر اعظم بریهٔ
 قدس بر یاحین معرفهٔ الله معطر گردید و جوامع الحان
 جلیل انجیل بمسامع اهل صوامع ملکوت درآمد *
 و بنفس مسیحائی نفوس میتة سراز قبر غفلت و جهالت
 برداشته بحیات ابدیه فائز گشتند در مدت سه سال آن
 نیز اوج کمال در دشت و صحراء اورشلیم و فلسطین
 حرکت نموده کل را بصبح هدایت دلالت میفرمودند
 و باخلاق روحانیه و صفات مرضیه تربیت مینمودند
 و اگر ملت اسرائیلیه بآن جمال نورانی اقبال نموده
 کمر خدمت بر اطاعت می بستند بروائح جان بخش روح
 الله بروحی تازه و فتوحی بی اندازه مؤید میگشتند

ولکن چه فائده که کل اعراض نمودند و بر اذیت آن
 معدن علم لدنی و مهبط وحی الهی برخاستند الا معدودی
 قلیل که متوجهاً الی الله از شئون ظلمانیة امکان مقدس شده
 قصد معارج لامکان نمودند * خلاصه جمیع بلیات
 شدیدہ بر آن مشرق الطاف الہیہ وارد بقسی کہ اقامت
 واستقرار در قریة ممکن نبود با وجود این علم ہدایت
 کبری مرتفع و اساس تمدن اخلاق انسانیہ کہ اصول
 مدنیت جامعہ است مؤسس گشت * در فصل پنجم
 آیہ سی و ہفتم از انجیل متی نصیحتی میفرماید کہ ترجمہ اش
 این است در بدی و شرور و اذیت مقابله بالمثل ننمائید
 اگر نفسی بر طرف ایمن روی تو طپانچہ زند طرف
 آیسر را برگردان و همچنین در آیہ چہل و سیم میفرماید
 شنیدہ اید کہ گفته شدہ است قریب خود را دوست
 دار و دشمنت را بے داوت میازار * و اما من چنین میگویم
 دشمنانتان را دوست دارید و ذکر خیر کنید بدگویان
 خود را و مبغضانتان را احسان نمائید و نفوسیکہ شمارا

اذیت و طرد مینمایند ایشانرا دعایماید تا بمنزله فرزند
 پروردگار آسمانی باشید چه که آفتاب او برگنه کار
 و نیکوکار هر دو مشرق و ابر رحمت او پرستمکار و ابرار
 هر دو و ممطر زیرا اگر دوستان خود را دوست دارید
 چه اجر و مزیتی از برای شماست * آیا ما مورین أخذ
 اعشار اغلال چنین نمایند و تعلیمات آن مطلع حکمت
 الهیه از این قبیل بسیار فی الحقیقه نفوسیه که باین صفات
 مقدسه متصف گردند جواهر وجود و مطالع تمدن
 حقیقی هستند * خلاصه آن حضرت شریعت مقدسه را
 بر روحانیت صرفه و اخلاق حسنه تأسیس و نفوس
 مؤمنه را روش و مسلك خاصی که جوهر حیات عالم است
 تعیین فرمودند چنانچه آن مظاهر هدی ولو در ظاهر
 باعظم نقت و عقوبت ظالمین مبتلا شدید * و لکن فی
 الحقیقه از ظلمات خذلان یهود نجات یافته در صبح ابداع
 بانوار عزت سرمدیه مشرق و لائح گشتند و آن ملت
 جسیمة یهود معدوم و مضمحل شدند * و لکن این

نفوس معدوده چون بظال شجره مبارکه عیسویه
 شتافتند في الحقیقه هیئت عمومیۀ عالم را تبدیل نمودند
 در آن زمان جمیع اهالی اقالیم عالم در منتهی درجه نعصب
 و نادانی و حمیت جاهلیه و شرک بوحدانیت الهیه بودند
 مدعی اعتقاد بوحدانیت جز شرذمه قلیله یهودیه و آنان
 نیز بکلی مخذول و منکوب و این نفوس مبارکه بترویج
 امری قیام نمودند که مغایر و مضاد آراء جمیع هیئت
 بشریه بود * و کل ملوک چهارقطعه از قطعات خمسۀ عالم
 بر اضمحلال ملت عیسویه با تم عزم برخاستند مع ذلك
 عاقبت اکثری نجان و دل در ترویج دین الهی شتافتند
 و کل ملل أوروبا و بسیاری از طوائف آسیا و آفریک
 و بعضی متمکنین جزائر بحر محیط در ظل کله توحید
 جمع شدند * حال ملاحظه نمائید که آیا در وجود ازهر
 جهت اساسی اعظم از دیانت خلق شده و یا خود امری
 محیط بر آفرینش چون ادیان الهی متصور گردد و یا امری
 وسیله محبت و الفت و اتحاد و یگانگی تمام چون ایمان

بمیزر علام بوده و یا خود اساس تربیت عموم در جمیع
اخلاق جز شرائع سماویه مشهود گشته صفای که حکما
در منتهی درجه فلسفه بآن فائز و خصالی که در اعظم درایج
کمال بدان متصف بودند مؤمنین بالله در بدایت تصدیق
و ایمان مظهر آن شیم مرضیه انسانیه میگردیدند *
ملاحظه کنید نفوسیکه سلسبیل هدایت را از آبادی
الطاف روح الله نوشیدند و در ظل انجیل مستظل
گشتند بچه درجه از اخلاق و اصل گشتند که جالینوس
حکیم مشهور با وجود آنکه از ملت مسیحیه بود * مع
ذکات درستایش مؤمنین بالله در شرح جوامع کتاب
افلاطون که در سیاست مدن تصنیف نموده مر قوم است
که بعینه ترجمه آن اینست * جمهور ناس سیاق اقوال
برهانیه را ادراک نتوانند و از این جهت محتاج کلمات
رموزیه از اخبارات ثواب و عقاب در دار آخرتند * و دلیل
بر ثبوت این مطلب آنکه الیوم مشاهده میکنیم قوم میرا
که مستی بنصاری اند و ثواب و عقاب آخرت معتقد

و مؤمن و از این طایفه افعال حسنه صدور مینماید مثل
 افعال نفسی که فیلسوف حقیقی است چنانچه جمیع ما
 عیانا مشاهده مینمائیم که از موت مخافتی ندارند
 و از کثرت حرص و اشتیاقشان بعدل و انصاف
 از متفلسفین حقیقی محسوبند انتهى کلام جالینوس * و مقام
 فیلسوف در آن زمان و بعقیده جالینوس مقامی بود که اعظم
 از آن در ابداع تصور نمینمود ملاحظه نمائید که قوه
 نورانیه روحانیه ادیان الهیه جمهور متدینین را بدرجه
 از کمالات فائز میفرماید که مثل جالینوس حکیم با وجود
 آنکه از افراد آن ملت نبود چنین شهادت میدهد
 و از آثار این اخلاق حسنه اهل انجیل در آن آزمونه
 و اعصار تشبث بخیرات و اعمال صالحات نمودند
 و بیمارستانها و دارالشفاهها و مواضع خیرات تأسیس شد
 چنانچه اول شخصیکه در ممالک رومان محلات عمومی
 بجهت معالجه مساکین و مجروحین بی پرستار بنیان نهاد
 ملک قسطنطین است * و این پادشاه عظیم اول ملک است

از ملوک رومان که بر نصرت امر حضرت روح الله
 قیام فرمود * و بکمال همت در ترویج اساس انجیل جان
 فدائی نمود * و سلطنت رومانرا که فی الحقیقه عبارت
 از صرف اعتساف بود در نقطه عدل و اعتدال مستقر
 و سرکوز گردانید * و اسم مبارکش در فجر توارنخ چون
 ستاره سحری درآی و در خشنده است * و صیت
 بزرگوارش در جهان مدینت و شان و رد زبان جمیع
 فرق مسیحانی * خلاصه از برکت تربیت نفوس مقدسه
 که بر ترویج تعلیمات انجیلیه قیام نمودند چه اساس
 متین اخلاق حسنه در جهان در آن زمان تأسیس شد چه
 بسیار مکاتب و مدارس و بیمارستانها و محلات و مکتبها
 بجهت تربیت اولاد ایتم و فقراء تأسیس شد و چه بسیار
 نفوس که منافع ذاتیه خودرا ترک نموده (ابتغاء لمرضات
 الله) اوقات عمر را صرف تعلیم و تربیت عموم نمودند
 و لکن در زمانی که طلوع صبح نورانی جمال احمدی
 قریب شد زمام امور جمهور مسیحین در دست قسیسین

جاهله افتاد بکلی آن نسائم رحمانیه از مهت عنایت
منقطع شد و احکام انجیل جلیل که اُس اساس مدنیت
عالم بود از سوء استعمال و حرکت نفوسیکه بظاهر آراسته
و باطن کاسته بودند ساقط نتیجه گشت * چنانچه جمیع
مؤرخین مشهور از اهالی اوروپ در بیان کیفیت
أحوال و اطوار و سیاست و تمدن و معارف و جمیع شئون
قرون قدیمه و قرون وسطی و قرون جدیده ذکر
نموده اند که قرون عشره وسطی که عبارت از بدایت
قرن سادس میلاد الی نهایت قرن خامس عشر است
ممالک اوروپ در منتهی درجه توحش و عدم مدنیت
از جمیع شئون بود * و باعث اصلی آنکه رهائین
که باصطلاح اهالی اوروپ رؤسای روحانی دینی
بودند از عزت ابدیه اتباع او امر مقدسه و تعلیمات سماویه
انجیل غافل گشته با ارکان حکومت دنیوی آن زمان
که در کمال ظلم و طغیان بودند اتفاق نموده و از عزت
پایدار چشم پوشیده در منافع موقته فایه و اغراض

نفسانیه یکدیگر کمال می و کوشش را مجری میداشتند
 تا آنکه بالاخره امر بجائی رسید که عموم اهالی در دست
 این دو فریق اسیر صرف ماندند و این احوال و اطوار
 سبب هدم اس اساس دیانت و انسانیّت و مدنیت
 و سعادت اهالی اوروپ گشت * و چون روائح طیبه
 نفحات روحانیه روح الله در آفاق امکان از اعمال و افکار
 ناشایسته و نیات غیر لائقه رؤسا زائل گشت و ظلمت
 جهل و نادانی و اخلاق غیر مرضیه عالم را احاطه نمود
 بجز امید دمید و موسم ربیع الهی رسید بر رحمت
 برخاست و نسائم جان بخش از مهب عنایت وزید * شمس
 حقیقت از آفاق حجاز و یثرب در نقطه محمدیه اشراق
 فرمود و بر آفاق ممکنات انوار عزت سرمدیه
 مبدول داشت اراضی قابلیت تبدیل گشت (و اشرف
 الارض بنور ربها) تفسیر شد * جهان جهانی تازه و جسم
 میت امکان بروحی بی اندازه فائز گشت * بنیان ظلم
 و جهل منهدم شد و ایوان بلند علم و عدل بلند

و متعالی گشت * بحر مدینت بخروشید و انوار معارف
 بدرخشید * اقوام و طوائف متوحشه اقلیم حجاز قبل
 از اشتعال سراج و هاج نبوت کبری در زجاجه بطحا
 جاهلترین قبائل و متوحشترین طوائف عالم بودند و سیر
 مذمومه و عوائد موحشه و خون خواری و اختلافات
 و معادات از اقوام در کل کتب و صحائف تاریخیه
 مذکور حتی طوائف متمدنه عالم در آن زمان قبائل
 اعراب یثرب و بطحارا از نوع بشر نیشمردند * لکن
 بعد از طلوع نیر آفاق در آن خطه و دیار از تربیت آن
 معدن کمال و مهبط وحی ذی الجلال و فیوضات شریعت
 مقدسه الهیه در مدت قلیله در ظل کلمه و هدایت
 جمع شده این جمهور اشخاص متوحشه در جمیع مراتب
 انسانیه و کمالات بشریه چنان ترقی نمودند که کل ملل
 عالم در آن عصر مبهوت و متحیر گشتند * طوائف و قبائل
 و ملل عالم که دائماً اعراب را سخریه و استهزاء مینمودند
 و جنس بیفصل میشمردند بکمال اشتیاق بموطن و ممالک

عرب آمده تحصیل فضائل انسانیه و اقتباس علوم سیاسی و اکتساب معارف و مدنیت و تعلم فنون و صنائع مینمودند * آثار تربیت مرئی حقیقی را در امور محسوسه ملاحظه کنید که اشخاصی که از کثرت توحش و نادانی در زمان جاهلیه دختران هفتساله خود را زنده زیر خاک مینمودند و چنین امری را که از انسان گذشته طبیعت حیوان نیز از آن منتفر و متبری از شدت جهالت منتهی رتبهٔ حیثیت و غیرت میشمردند این چنین اشخاص نادان از فیوضات تربیت ظاهرهٔ آن بزرگوار بدرجهٔ رسیدند که ممالک مصر و سریان و شام و کلدان و عراق و ایران را فتح نموده جمیع مهم امور چهار اقلیم عالم را منفرداً اداره نمودند * خلاصه طائفهٔ عرب در جمیع علوم و فنون و معارف و حکمت و سیاست و اخلاق و صنایع و بدایع سرور کل ملل و اقوام گشتند * و فی الحقیقه بلوغ چنین طائفهٔ متوحشهٔ حقیره در مدت قلیله بمنتهی درجهٔ کمالات بشریه اعظم برهان حقیقت و نبوت سرور

کائنات است * در اغصار اولیه اسلام جمیع ظوائف
 اوروپ اکتساب فضائل و معارف مدینت را از اسلام
 ساکنین ممالک اندلس مینمودند * و اگر در کتب
 تواریخیه از جمیع دقت شود مبرهن و واضح گردد
 که اکثر تمدن اوروپ مقتبس از اسلام است چنانچه
 جمیع کتب حکما و دانشمندان و علماء و فضلائی اسلامی را
 قلیلا قلیلا در اوروپ جمع و بکمال دقت در مجامع و محافل
 علوم مطالعه و مذاکره نموده امور مفیده را اجرا
 نمودند و الا آن کتب فضلائی اسلام که در ممالک اسلام
 نابود است در کتابخانه های ممالک اوروپ نسخ
 عیدده اش موجود * و قوانین و اصولی که در کل ممالک
 اوروپ جاریست اکثر بلکه کلیه مسائلش مقتبس
 از کتب فقهیه و فتاوای علمای اسلامی است * و اگر
 خوف از تطویل نبود مسائل مقتبسه فرداً فرداً سمت
 تحریر می یافت مبدء تمدن اوروپ در قرن سابع هجری
 واقع * و تفصیل آنقضیه آنکه در اواخر قرن خامس هجری

باب رئیس ملت مسیحیه از اینکه مقامات مقدسه نصاری
 چون بیت المقدس و بیت اللحم و ناصره در تحت
 حکومت اسلامی افتاده ناله و فریاد آغاز نمود و جمهور ملوک
 و اهالی أوروبا را تشویق و تحریص نموده با اعتقاد خود
 بحرب دینی و جهاد دلالت کرد و تقسیمی فریاد و حنین
 و آئینش بلند شد که کل ممالک أوروبا قیام نمودند
 و ملوک صلیبیون با عساگر پیشمار از خلیج قسطنطنیه
 گذشته توجه بقطعه آسیا نمودند و در آن زمان خلفای
 علویه بردیار مصریه و بعضی ممالک غرب حکمرانی
 مینمودند و در اکثر اوقات ملوک سورستان یعنی
 سلجوقیه بریه الشام نیز در تحت اطاعت و انقیادشان
 بودند باری ملوک أوروبا با سپاه پیشمار هجوم بر بریه
 الشام و مصر نمودند و مدت دوست و سه سال مستمراً
 مابین ملوک بریه الشام و ملوک أوروبا محاربه واقع
 و دائماً از أوروبا مدد میرسید هر قلعه از قلاع سوریه را
 بکرات و مرات ملوک فرانک فتح نمودند و پادشاهان

اسلام از دست فرنگ نجات دادند تا اینکه صلاح الدین
 ملک منصور را یوبی در سنه ششصد و نود و سه هجری
 بکلی ملوک و عا کر اوروپ را از ممالک و سواحل
 بریه الشام و مصر اخراج نموده مایوس و منکوب
 بمالک اوروپ مراجعت نمودند * و در این محاربات
 که بحرب صلیبیون مشهور گرورها از نفوس تلف شد
 خلاصه از ابتدای تاریخ چهار صد و نود هجری تا سنه
 ششصد و نود و سه هجری متصلا از اوروپ ملوک
 و سرداران و سرامدان بریه الشام و مصر تردد مینمودند
 و چون عاقبت جمیع مراجعت نمودند در مدت
 دو بیست سال و کسری آنچه از سیاست و مدنیت و معارف
 و مدارس و مکاتب و عادات و رسوم مستحسنه ممالک
 اسلامی مشاهده کردند بعد المراجعة در اوروپ تأسیس
 نمودند * مبدء تمدن اوروپ از آن زمانست * ای اهل
 ایران تکاسل و تراخی تا کی متبوع و مطاع کل آفاق
 بودید حال چگونه از عنز قبول بازمانده در زاویه خمول

خزیده‌اید * منشأ معارف و مبدأ تمدن جهانیان بودید
 اکنون چگونه افسرده و خمود و پژمرده گشته‌اید
 سبب نورانیت آفاق بوده‌اید حال چگونه در ظلمات
 غفلت و کسالت بازمانده‌اید * چشم بصیرت را باز
 و احتیاجات حالیه خود را ادراک نمائید که هر همت و غیرت
 بر بندید و در تدارک و سائط معارف و مدنیت بکوشید
 آیا سزاوارست که طوائف و قبائل اجانب فضائل
 و معارف را از آثار اسلاف و اجداد شما اقتباس نمایند
 و شما که اولاد و وارثید محروم بنمایید آیا این پسندیده است
 که همسایگان و مجاوران لیاک و نهاراً در تشبث و سائل
 ترقی و عزت و سعادت بجان و دل بکوشند و شما از تعصب
 جاهلیه بمضادیت و منازعت و هوای و هوس خود مشغول
 گردید * و آیا این ممدوح و محمود است که این ذکاء
 فطری و استعداد طبیعی و فطانت خلئیه را در کسالت
 و بطالت صرف و ضایع نمائید * باز از مقصد دور افتادیم
 باری جمیع هوشمندان و مطلعین بر حقائق احوال تاریخیه

ازمنه سالفه از اهالی اوروپ که بصدق و انصاف
 متصف اند مقرر و معترفند که اساس جمیع شئون تمدنیه شان
 مقتبس از اسلام است * چنانچه مؤلف محقق مشهور
 (دري بار) از اهالی فرانسه که در نزد جمیع مؤلفین
 و دانایان اوروپ اطلاع و مهارت و دانائیش مسلم است
 در کتاب مسمی (بترقی اُمم) در ادبیات که از تألیفات
 مشهوره اوست در این باب یعنی اکتساب ملل اوروپ
 قوانین مدنیّت و قواعد ترقی و سعادت را از اسلام شرح
 مبسوطی بیان نموده * و چون بسیار مفصل است لهذا
 ترجمه و درجش در این رساله سبب تطویل بلکه
 خروج از صدد است * و اگر نفسی در آنچه گفته شد
 قانع نه مراجعت بآن کتاب نماید * مختصر اینست
 که جمیع تمدن اوروپ از قوانین و نظام و اصول
 و معارف و حکم و علوم و عادات و رسوم مستحینه
 و ادبیات و صنایع و انتظام و ترتیب و روش و اخلاق حتی
 بسیاری از الفاظ مستعمله در لسان فرانسه را مقتبس

از عرب است بیان نموده و فردا فردا بتفصیل ذکر کرده
و ثابت و مبرهن داشته که هر يك را در چه زمان از اسلام
اقتباس نمودند * و همچنین تفصیل دخول عرب در بلاد
غرب که الیوم مملکت اسپانیاست و در مدت قلیله مدنیت
کامله را در آن ممالک بچه نحو تأسیس نمودند و سیاست
مدن و معارفشان در چه درجه کمال بود * و تأسیس
مدارس و مکاتب علوم و فنون و حکمت و صنایعشان بچه
متانت و انتظام بود * و سروری و بزرگواریشان در جهان
مدنیت بچه درجه رسید و از ممالک اوروپ چه بسیار
اطفال بزرگان که بمدارس قرطبه و غرناطه و اشبیلیه
و طولید و آمده تعلم معارف و فنون و اکتساب مدنیت
مینمودند حتی ذکر نموده که یکی از اهالی اوروپ
که موسوم بکربرت بود بمملکت غرب آمده
و در مدرسه (کوردوفا) که از ممالک عرب بود
داخل شده تحصیل معارف و علوم نموده * در مراجعت
باوروپ بقسمی شهرت یافت که عاقبت بر سر ریاست

دینیہ کاتولیک استقرار یافته باب گشت * مقصود از این
بیانات آنکہ معلوم و واضح گردد کہ ادیان الہی مؤسس
حقیقی کمالات معنویہ و ظاہریہ انسان و مشرق اقتباس
مدنیت و معارف نافعہ عمومیہ بشریہ است * و اگر بنظر
انصاف ملاحظہ شود جمیع قوانین سیاسیہ در مدلول
این چند کلمہ مبارکہ داخل قولہ تعالی ﴿ و یا مرو
بالمعروف وینہون عن المنکر وینارعون فی الخیرات
و أولئک من الصالحین ﴾ و همچنین میفرماید ﴿ ولتکن
منکم امة یدعون الی الخیر و یا مرو بالمعروف وینہون
عن المنکر و أولئک هم المفلحون ﴾ و همچنین میفرماید
﴿ ان الله یامر بالعدل و الاحسان وینہی عن الفحشاء
و المنکر و البغی یعظکم لعلکم تذکرون ﴾ و در تمدن
اخلاق میفرماید ﴿ خذ العفو و امر بالعرف و اعرض
عن الجاهلین ﴾ و همچنین میفرماید ﴿ الکاظمین الغیظ
و العافین عن الناس و الله یحب المحسنین ﴾ و همچنین
میفرماید ﴿ لیس البر ان تولوا وجوهکم قبل المشرق

والمغرب ولكن البر من آمن بالله واليوم الآخر
والملائكة والكتاب والنبيين وآتى المال على حبه ذوي
القربى واليتامى والمساكين وابن السبيل والسائلين وفي
الرقاب وأقام الصلاة وآتى الزكاة والموفون بعهدهم إذا
عاهدوا والصابرين في البأساء والضراء وحين البأس
أولئك الذين صدقوا وأولئك هم المتقون ﴿ وهمچنین
میفرماید ﴿ ویؤثرون علی أنفسهم ولو كان بهم خصاصة ﴾
ملاحظه فرمائید که در این چند آیه مبارکه منتهی در ارج
حقائق مدنیت وجوامع لوامع شیم مستحسنة انسانیت
مذکور ﴿ فوالله الذي لا اله الا هو ﴾ که جزئیات
تمدنیة عالم نیز از الطاف انبیای الهی حاصل گشته * آیاچه
امر نافی در وجود موجود شده که در کتب مقدسه
الهیة واضحاً ویاخود تلویحاً مذکور نه * ولكن
چه فائده چون سلاح و آلات حربیه در دست جبار
باشد جان و مال محفوظ نماند * بلکه بالعکس سبب
قوت و اقتدار سارق گردد * بهمچنین زمام امور چون

بدست علمای غیر کامل افتد نورانیت دیانت را چون
 حجاب عظیم حائل کردند * اس اساس دیانت
 خلوص است یعنی شخص متدین باید که از جمیع اغراض
 شخصیة خود گذشته بای وجه کان در خیریت جمهور
 بکوشد و ممکن نیست که نفوس از منافع ذاتیه خود چشم
 پوشند و خیر خود را فدای خیر عموم نمایند الا بتدین
 حقیقی چه که در طینت انسانیة محبت ذاتیه خود مخمر
 و ممکن نیست بدون امیدواری اجر جزیل و ثواب
 جمیل از فوائد موقته جسمانیة خود بگذرد و لکن
 شخص موقن بالله و مؤمن بآیات او چون موعود
 و متیقن مشروبات کلیة اخرویه است و جمیع نعم دنیویه
 در مقابل عزت و سعادت درجات اخرویه کأن لم یکن
 انگاشته گردد * لهذا راحت و منافع خود را ابتغاء
 لوجه الله ترك نموده در نفع عموم دل و جان را ایگان
 مبذول دارد ﴿ و من الناس من یشری نفسه ابتغاء
 مرضات الله ﴾ و بعضی نفوس چنان کمان کنند

که ناموس طبیعی انسان مانع ارتکاب اعمال قبیحه و ضابط کالات معنویه و صوریه است * یعنی شخصی که متصف بخرد طبیعی و غیرت فطریه و حمیت ذاتیه است بدون ملاحظه عقوبات شدیدة مرتبه بر اعمال شریه و مثوبات عظیمه افعال خیریه بری از اضرار عباد و حریص بر اعمال خیریه است *

(اولاً) آنکه در تواریخ عمومیه دقت نمائیم واضح و مبهرهن شود که ناموس طبیعی از فیوضات تعالیم انبیای الهی است و همچنین ملاحظه مینمائیم که از اطفال در صغر سن آثار تعدی و تجاوز ظاهر و اگر از تربیت مرتبی محروم ماند آنآفا ناآشیم غیر مرضیه اش زیاد یابد پس معلوم شد که ظهور ناموس طبیعی نیز از نتایج تعلیم است (و ثانیاً) آنکه بر فرض تصور اینکه خرد طبیعی و ناموس فطری مانع شر و مدل بر خیر است این معلوم و واضحست که همچون نفوس چون اکسیر اعظمست چه که این ادعا بقول تمام نشود بلکه عمل لازم حال چه امری

در وجود جمهور را بر نیات حسنه و أعمال صالحه ملجأ
 و مضطر مینماید * و از این گذشته آن شخصی که مصدر
 ناموس طبیعی است اگر مظهر خشیه الله گردد البته
 در نوایای خیریه اش ثابت تر و راسخ تر گردد * خلاصه
 فوائد کلیه از فیوضات ادیان الهیه حاصل * زیرا متدینین
 حقیقی را بر صدق طویت و حسن نیت و عفت و عصمت
 کبرنی و رأفت و رحمت عظمی و وفای بعهد و میثاق
 و حریت حقوق و انفاق و عدالت در جمیع شئون
 و مرآت و سخاوت و شجاعت و سعی و اقدام در نفع
 جمهور بنندگان الهی باری بجمیع شیم مرضیه انسانیه
 که شمع روشن جهان مدنیت است دلالت مینماید
 و اگر نفسی فی الحقیقه باین صفات ممدوحه متصف نه
 البته بنمی ازیم عذب فرات که در مجاری کلمات تعلیمیّه
 کتب مقدسه الهیه متعوج است نرسیده و نفعه
 از روائح قدسیه ریاض الهیه استشمام نموده چه که هیچ
 امری در وجود بقول تمام نشود هر مقامی را روش

و علامتی و هر شأنی را نشانه و اشارتی * بمحلامقصود از این
 بیانات آنکه واضح و مدلل شود که ادیان الهیه و شرائع
 مقدسه ربانیه و تعالیم سماویه اعظم اساس سعادت
 بشریه است و از برای کل اهل عالم نجات و فلاح حقیقی
 بدون این تریاق فاروق اعظم ممکن نه * و لکن بشرط
 آنکه در دست حکیم دانای حاذق باشد و الا اگر جمیع
 ادویه بره الساعه که خداوند عالمیان بجهت شفای آلام
 و اسقام آدمیان خلق فرموده بدست طیب غیر حاذق
 افتد صحت و عافیت میسر نگردد بلکه بالعکس سبب
 اهلاک نفوس بیچارگان و اذیت قلوب درماندگان گردد
 مثلاً منبع حکمت الهیه و مظهر نبوت کلیه در ترغیب
 و تحریرص اکتساب معارف و اقتباس فنون و فوائد
 بسی الی اقصی بلاد چین امر میفرماید * و لکن
 طیبیان غیر حاذق منع و ستیزه مینمایند و استدلال
 میکنند (من تشبه بقوم فهو منهم) و حال آنکه وجه
 تشابه مذکور را ادراک ننموده و نمیدانند که شرائع

مقدسه الهیه جمهور امت را بر تمهید اصول اصلاحات
متابعه و اقتباس فنون و معارف از اتم سائره تشویق
و دلالت مینماید * و هر نفسیکه غیر از این کگوید
از سلسبیل علم محروم و در بادیه جهل از پی سراب اغراض
نفسانیه سرگردان و حیران * حال بدیده انصاف ملاحظه
نمائید این اصلاحات جدیده بالقوه و بالفعل کدام یک
مخالف اوامر الهیه واقع گشته اگر امر تأسیس
مجالس مشورت است اینکه در نص آیه مبارکه است
که میفرماید ﴿ امرهم شوری بینهم ﴾ و همچنین خطاباً
بمطلع علم و منبع کمال با وجود آن فضائل کلیه معنویه
و صوریه میفرماید ﴿ و شاورهم فی الامر ﴾ در این
صورت چگونه امر مشورت مغایر قوانین شریعت
مقدسه است * و بدلائل عقلیه نیز فضیلت مشورت ثابت
و مبرهن و مجرب و یا خود قصاصاً قتل نفوس را منوط
بتحقیقات دقیقه و تصدیق مجالس عدیده و ثبوت شرعی
و تعلق فرمان پادشاهی نمودن مغایر شرائع الهیه است

و آنچه در زمان حکومت سابقه مجری بود موافق احکام
 قرآن مبین بود چنانچه متواتر از مسوع گشت که حاکم
 گلپایگان در زمان صدارت حاجی میرزا آقاسی بدون
 سؤال و جواب و استئذان از جهتی سیزده نفر بیچارگان
 کدخدایان قرای گلپایگان را که از سلاله طاهره بودند
 من دون جرم در یکساعت در نهایت مظلومیت گردن
 بریده اهالی مملکت ایران در زمانی متجاوز از صد
 کرور بودند بسبب بعضی حروبات داخله و اکثر
 بجهت عدم قوانین سیاسیه و مطلق العنان و الاراده بودن
 ولات و حکام تلف شده کم کم برور ایام خمس اهالی باقی
 نمانده چه که حکام بار اده خود هر نفس بیجر میرا خواستند
 با آتش قهر و شکنجه بگداختند و یا خود قاتل مشبوت
 شرعی اشخاص عدیده را بجهت اغراض ذاتیه بنواختند
 هیچ نفسی را قدرت اعتراض نبود چه که حاکم بتصرف
 کیف یشاء بود * آیا میتوان گفت این امور موافق
 عدل و انصاف و مطابق احکام شریعت الله است

ویاخود تشویق و تحریص بر تعلم فنون مفیده و اکتساب
 معارف عمومیه و اطلاع بر حقائق حکمت طبیعیہ نافعہ
 و توسیع دائرہ صنایع و تزئید مواد تجارت و تکثیر
 وسائط ثروت ملت منافی اصول دیانت الہیہ است
 و یاخود آنکہ ترتیب نظام مدن و تنظیم احوال نواحی
 و قری و تعمیر طرق و سبل و تمدید راه کالسکہ آتشی
 و تسهیل وسائط نقلیه و حرکت و ترفیہ عموم اہالی
 مضاد عبودیت درکاه حضرت احدیت است
 و یاخود اشغال معادن متروکہ کہ اعظم وسائط ثروت
 دولت و ملت است و ایجاد معامل و کارخانہا کہ منبع
 آسایش و راحت و باعث غنا و توانگری عموم ملت است
 و تحریض و تحریص ایجاد صنایع جدیدہ و تشویق ترقی
 اُمتعہ وطنیہ مغایر اوامر و نواہی رب البریتہ است *
 قسم بذات پاک ذی الجلال کہ متحیرم چگونه پردہ
 بر ابصار افتاده کہ امور باین بدیہی ادراک نمیشود
 و چون اینگونه براهین و أدلہ محکمہ بیان شود

شبهه نیست که از جهت صد هزار اغراض باطنیه در جواب خواهند گفت که در یوم محشر بین یدی الله از معارف و مدنیت کامله انسان سؤال نمیکند بلکه اعمال صالحه را جویند * اولاً آنکه سلیمان سؤال از معارف و مدنیت نمیکند آیا در یوم حشر اکبر در دیوان الهی مؤاخذه نمایند که ای رؤسا و بزرگان این ملت بزرگوار را چرا سبب شدید که از اوج عزت قدیمه تنزل نمودند و از مرکزیت جهان مدنیت باز ماندند با وجود آنکه مقتدر بودید که بوسائلی متشبه شوید که سبب عزت مقدسه ملت شوید این را ننموده که سهل است بلکه ملت را از فوائد عادیه نیز باز داشتید آیا این قوم در سماء سعادت چون انجم زاهیه نبودند چگونه باعث شدید که در این ظلمت دها افتادند و یا خود مقتدر بر افتاد سراج عزت دارین ملت بودید چرا بجان نکوشیدید و یا آنکه چون سراج نورانی بتوفیقات الهی روشن شد بزجاجه همت او را از اریاح مخالف حفظ

نموده از چه جهت بکمال قوت بر اطفای آن قیام نمودید
 ﴿وکل انسان الزمناه طائره فی عنقه ونخرج له یوم
 القیامة کتابا یلقاه منشورا﴾ و ثانیاً آنکه چه اعمال صالحه
 در وجود اعظم از نفع عموم است * آیا موهبتی در عالم
 اعظم از این متصور که انسان سبب تربیت و ترقی
 و عزت و سعادت بندگان الهی شود لا والله * اکبر
 مشوبات اینست که نفوس مبارک که دست بیچارگان را
 گرفته از جهالت و ذلت و مسکنت نجات دهند و بنیت
 خالصه لله کمر همت را بر خدمت جمهور اهالی بر بندند
 و خیر دنیوی خویشتن را فراموش نموده بجهت نفع
 عموم بکوشند ﴿ویؤثرون علی انفسهم ولو کان بهم
 خصاصة﴾ ﴿خیر الناس من ینفع الناس وشر الناس من یضر
 الناس﴾ سبحان الله چه امور و احوال عجیبه واقع که هیچ
 نفسی حین استماع قولی دقت و فراست ننماید
 که مقصود قائل از این قول چه و در نقاب اقوال چه
 غرض نفسانی پنهان نموده * مثلاً ملاحظه میفرمائید

که شخصی بجهت منافع جزئیة ذاتیة خود مانع سعادت
 جمهوری از ناس میشود و بجهت گردش آسیاب خود
 مزارع و کشت زار جم غفیر را تشنه و خراب میکند
 و بجهت مطاعت خود دائماً ناس را بر تعصب جاهلیت
 که مخرب بنیان مدنیت است دلالت میکند حال این
 شخص با وجود آنکه عملي را مرتکب که مردود
 در گاه کبریا و مبغوض کل انبیاء و اولیای الهی است *
 اگر ببیند نفسی بعد از طعام دست خود را بصابون
 که موجودش عبد الله بونی و از اسلام است بشوید
 چون این بیچاره دست خود را بدامن و محاسن خود
 نمالیده آن شخص فریاد برآرد که بنیان شریعت بر هم
 خورد و آداب ممالک کفریه متداول گشت ابداسوء
 اعمال خود را نظر نماید * لکن سبب لطافت و پاکي را
 جهل و فسق شمارد * ای اهل ایران چشم را بکشاید
 و گوش را باز کنید و از تقلید نفوس متوهمه که سبب
 اعظم ضلالت و گمراهی و سفالت و نادانی انسان است

مقدس گشته بحقیقت اموری برید و در اتخاذ تشبث
 بوسائل حیات و سعادت و بزرگواری و عزت خود
 بین ملل و طوائف عالم بکوشید. نسائم ربیع حقیقی
 میوزد چون اشجار بوستان بشکوفه و ازهار مزین
 گردید و ابر بهاری در فیضان چون روضه خلد سرسبز
 و خرم شوید ستاره صبحگاهی درخشید در مسلك مستقیم
 درائید بحر عزت در موج بر شاطی اقبال و اقدام بشتابید
 معین حیات طیبه در جوش در بادیه تشنگی پژمرده
 نیاسائید. همت را بلند کنید و مقاصد را ارجمند کسالت
 تاکی و غفلت تا چند از تن پروری جز نومییدی دارین
 نیاید. و از تعصب جاهلی و استماع اقوال بیفکران
 و یخردان جز نکبت و ذلت نبینید. توفیقات الهیه مؤید
 شما و تأییدات ربانیه موفق از چه بجان نخر و شید و بتن
 نکوشید. و از جمله اموری که محتاج اصلاحات تامه
 کامله است طریق تعلم علوم و ترتیب تحصیل معارف
 و فنون است. چه که از عدم ترتیب بسیار پریشان

و متفرق گشته و فنون موجزه که داعی بر تطویلش نه
 بغایت مطول شده تقسیمیکه باید متعلمین مدت مدیده
 اذهان و اعمار خود را صرف اموری نمایند که تصور
 صرفست و بهیچوجه تحقیقی ندارد چه که تعمق در اقوال
 و افکار است که اگر بیدیده بصیرت ملاحظه شود
 واضح و مثبت گردد که این نکات بعد از وقوع
 نیز نیست * بلکه صرف اوهام و متابع تصورات
 بیفایده و توالی ملاحظات بهوده است * و شبهه نیست
 که اشتغال باینگونه اوهام و تدقیق و بحث زاید
 در اینگونه اقوال سبب تضييع اوقات و اتلاف
 اعمار است * بلکه انسان را از تحصیل معارف و فنونیکه
 از لوازم ما محتاج الیه هیئت بشریه است ممنوع و محروم
 مینماید * انسان باید در هر فنی قبل از تحصیل ملاحظه
 نماید که فوائد این فن چه چیز است * و چه ثمره
 و نتایجی از او حاصل * اگر از علوم مفیده یعنی جمعیت
 بشریه را فوائد کلی از او حاصل البته بجزان در تحصیلش

بکوشد و الا اگر عبارت از مباحث بیفایده صرفه
 و تصورات متتابعه متوالیه بوده و جز آنکه سبب نزاع
 و جدال شود ثمره از او حاصل نه بجهت انسان حیات
 خورد را در منازعات و مجادلات بیفایده آن صرف نماید
 و چون این مطلب بسیار محتاج بتفصیل و محاکمه
 مکره است تا اینکه ثابت و مبرهن گردد که بعضی علوم
 که الیوم اهمای دران نه منتهای محسناترا داشته
 و همچنین واضح و مدلل شود که هیئت ملت بهیچوجه
 محتاج بتحصیل بعضی فنون زائده نبوده لهذا در جلد
 ثانی این کتاب ان شاء الله بتفصیل ذکر میشود* و امید
 داریم که از مطالعه این جلد اول تأثیرات کلیه در افکار
 و اطوار هیئت عمومی حاصل گردد* چه که نیت خالصه
 لله بر تالیف آن دلالت نمود* اگر چه در عالم نفوسی
 که امتیاز بین افکار صادق و اقوال کاذبه دهند چون
 کبریت آهنرند* و لکن امیدواری این عبد بالطف
 بی نهایت رب احدیت است (بر سر اصل مطلب رویم)

واما حزبی که برآند در اجراء اصلاحات لازمه باید صبر
 و تآتی نموده شیئا فشیئا مجری داشت • آیا مقصودشان
 از این بیانات چه اگر مرادشان از تآتی که از مقتضیات
 و لوازم حکمت حکومت است این فکر بسیار مقبول
 و بموقع چه که البته مهم امور باستعجال انجام نپذیرد
 بلکه عجله سبب فتور میگردد • مثل عالم سیاسی مثل
 عالم انسان است که اول نطفه پس تدرج در مراتب
 علقه و مضغه و عظام و اکساء لحم و انشاء خلق آخر
 تارتبه أحسن الخالقین و اصل گردد • همچنانکه این
 از لوازم خلقت و مبنی بر حکمت کلیه است • همچنین عالم
 سیاسی دفعه واحده از حسیض فتور باوج کمال و سداد
 نرسد بلکه نفوس کامله لیلآ و نهارآ بوسائل مابیه الترقی
 تثبت نموده تا دولت و ملت یوما فیوما بلکه آنا فآنا
 ترقی و نمو در جمیع مراتب نماید (سه چیز) چون در عالم
 کون بمنایت الهیه موجود شد این عالم خاک بحیات
 تازه و لطافت و زینت بی اندازه فائز گردد (اول) اریاح

لواقح بهاری (و تانی) فیضان و کرم ابرنیسائی (ثالث)
حرارت آفتاب نورانی * چون این سه از فضل بی پایان
الهی احسان شد باذن الله اشجار و اغصان پژمرده
کم کم سرسبز و خرم گشته بانواع شکوفه و ازهار
و اثمار مزین گردند * و همچنین نیات خالصه و معدلت
پادشاهی و دانش و مهارت کامله سیاسی اولیای امور
و همت و غیرت اهالی چون جمع شود روز بروز آثار
ترقی و اصلاحات کامله و عزت و سعادت دولت و ملت
جلوه گر گردد * و لکن اگر مقصود از تانی این باشد
که در هر عصری امری جزئی از لوازم اصلاحات
جاری گردد این عین رخاوت و کسالت است و بر این
منوال هیچ وجه ثمره حاصل نگردد جز تکرار اقوال
بیفایده * اگر عجله مضر است رخاوت و بطاقت صد
هزار درجه مضرترش بیشتر است بلکه توسط حال
مدوح چنانچه فرموده اند (علیکم بالحسنه بین السیتین)
که حد افراط و تفریط باشد * (لا تجعل یدک

مغلولة الى عنقك ولا تبسطها كل البسط فاتبع بين ذلك
 سبيلا) الزم أمور واقدم تشبثات لازمه توسيع دائرة
 معارف است * وازهيح ملتي نجاح وفلاح بدون ترقى
 اين امر اهم اقوم متصورنه چنانچه باعث اعظم تنزل
 وتزلزل ملل جهل وناداني است والآن اكثر اهالي
 از امور عادية اطلاع ندارند تاچه رسد بوقوف حقائق
 امور كلييه ودقائق لوازم عصريه * لهذا لازمست
 كه رسائل وكتب مفيدة تصنيف شود وآنچه اليوم
 مايحتاج اليه ملت وموقوف عليه سعادت وترقى
 بشريه است در آن يبراهين قاطعه بيان شود وآن رسائل
 وكتب را طبع نموده در اطراف مملكت انتشار شود
 تا اقلا خواص افراد ملت قدرتي چشم وگوششان
 باز شده در آنچه سبب عزت مقدسه ايشانست بکوشند
 نشر افكار عاليه قوه محرکه در شريان امکان بلکه
 جان جهان است * افكار چون بحري بيان وآثار
 واطوار وجود چون تعينات وحدود امواج * تا بحر

بحرکت و جوش نیاید أمواج برنخیزد و لآلی حکمت
برشاطی وجود نیفشاند *

آی برا در تو همه اندیشه * مابقی تو استخوان و ریشه
باید افکار عمومی را متوجه آنچه الیوم لائق
و سزاوار است نمود و این ممکن نه الا بیان کافی و اقامه
دلیل واضح مبرهن وافی چه که بیچارگان اهالی از عالم
وجود بیخبرند و شبهه نیست که سعادت خود را طالب
و آمل و لکن حجیات جهل حائل و حاجز گشته
ملاحظه فرمائید که قلت معارف بچه مشابه باعث ذلت
و حقارت ملت میشود * الیوم اعظم طوائف و ملل عالم
از جهة کثرت نفوس ملت چین است * که هشتصد
کرور و کسری نفوس اهالی است و از این جهة باید
که دولتش سرافرازترین دول و ملتش مشهورترین
ملل عالم باشد و حال بالعکس بجهة عدم معارف تمدن
آدبی و مادی ضعیف و بی باترین ملل و دول ضعیفه است
چنانچه مدت قلیله قبل از این عسا کر قلیلی از انگلیس

و فرانسه با او محاربه نموده بقسمی دولت چین شکست خورد که پای تختش را که مستی پیکین است فتح نمودند حال اگر دولت و ملت چین در درجات عالیۀ معارف عصریه متصاعد و بفنون تمدن متفنن بودند اگر کل دول عالم بر او هجوم مینمودند البته عاجز گشته خائباً خاسراً مراجعت مینمودند * و از این حکایت عجیبتر آنکه حکومت ژویان در اصل تابع و در تحت حمایت حکومت چین بود چند سال است که چشم و گوش باز کرده تشبث بوسائل ترقی و تمدنات عصریه و ترویج معارف و صنایع عمومیۀ نموده بقدر اقتدار و استطاعت جهد و کوشش کرده تا آنکه افکار عمومیۀ متوجه اصلاحات گشته علی العجلاله حکومتش بمقامی رسیده که با وجود آنکه نفوس آن مملکت تقریباً سدس بلکه عشر اهالی حکومت چین است در این ایام بادولت چین مقابلی نمود * بالأخره حکومت چین مجبور بمصالحه گشت * دقت نمائید که چگونه معارف

و تمدن سبب عزت و سعادت و حریت و آزادی
حکومت و ملت میشود و همچنین لازم است که در جمیع
بلاد ایران حتی قری و قصبات صغیره مکتبهای متعدده
گشوده و اهالی از هرجه تشویق و تحریص بر تعلیم
قرائت و کتابت اطفال شوند * حتی عند اللزوم اجبار
کردند تا عروق و اعصاب ملت بحرکت نیاید کل
تشبثات بی فائده است چه که ملت بمثابة جسم و غیرت
و همت مانند جانند * جسم بیجان حرکت نکند * حال این
قوة عظمی در طینت اهالی ایران در منتهی درجه
موجود محرکش توسیع دائره معارفست *
و اما حزبی که بر اند این اصول تمدنی و اساس ترقی مراتب
عالیه سعادت بشریة ذرعوالم ملکیه و قوانین اصلاحات
کامله و اتساع دوائر مدنیت نامہ را اقتباس از ملل ساثره
لازم و موافق نه بلکه لائق و سزاوار چنانست که حکومت
و ملت ایران تفکر و تعمق نموده خود ایجاد امور مابہ
الترقی نمایند * البتہ اگر عقول مستقیمه و مهارت کلیه

فرانده ملت و همت و غیرت اشخاص شاخصه در دربار
دولت و جهد بلیغ اصحاب درایت و کفایت که مطلع
بر قوانین اعظم عالم سیاسی هستند جمع شوند و بکمال
جهد و اقدام در جزئیات و کلیات امور تدبیر و تفکر
نموده بتداییر صائبه ممکن است که بعضی امور اصلاحات
کلیه یابد و لکن در اکثر امور مجبور بر اقتباسند
چه که قرونهای عدیده کرورها از نفوس عمر خود را
صرف نموده و تجربه کرده تا آنکه آن امور اصلاحیه
بمختز وجود آمده * حال اگر چشم از آن پوشیده شود
تا آنکه در خود مملکت بنحو دیگر اسباب فراهم آید
که ترقی مأمول حاصل گردد اولاً آنکه اعصار کثیره
بگذرد و مطلوب میسر نشود * مثلاً ملاحظه نمائید
که در ممالک سائر مدتی مدیده کوشیدند تا آنکه
قوه بخار را کشف و معلوم و بواسطه آن چه بسیار امور
و اشغال مشکله را که مافوق طاقت انسان بود سهل
و آسان نمودند * حال استعمال این قوه را ترک نموده و سعی

و کوشش شود تا آنکه قوه مشابیه این قوه کشف
و ایجاد شود قرون کثیره لازم است پس بهتر آنست
که در استعمال این قوه قصوری نشود و لکن دائماً
متفکر در آن باشند که بلکه قوه اعظم ازان بدست
آید و همچنین قیاس نمائید سائر فنون و معارف و صنایع
و قضیات مثبتات الفوائد عالم سیاسی را که در قرونهای
عدیده مکرراً تجربه شده و بجهت عزت و عظمت دولت
و آسایش و ترقی ملت منافع و فوائد و محسنات کلیه اش
ثابت و مبرهن گشته • حال آرا بدون سبب و داعی ترك
نموده بنوع دیگر در صدد اصلاحات کوشیده شود
تا آن اصلاحات از حیث قوه بوجود آید و فوائد و منافعش
ثابت و مبرهن گردد • سالها بگذرد و عمرها بسر آید
﴿ و ما هنوز اندر خم يك كوچه ایم ﴾ شرف و مزیت
اخلاف بر اسلاف در اینست که اموری که در زمان سابق
بمحک تجربه رسیده و فوائد عظیمه اش ثابت گشته
اخلاف آرا از اسلاف اقتباس نمایند و تاسی بایشان کنند

وازان گذشته قضایای دیگر خود را کشف کرده
 آنرا نیز ضمیمه آن امور مفیده نمایند پس معلوم شد
 که معلومات و مجربات اسلاف معلوم و موجود نزد
 اخلاف است و لکن کشفیات خاصه اخلاف مجهول
 اسلاف است * و لکن بشرط آنکه اخلاف از اهل
 کمالات باشند و الا چه بسیار اخلاف که قطره از بحر
 بیابان معارف اسلاف نصیب نبردند. قدری ملاحظه
 نمائید که فرض کنیم نفوس بقدرت الهیه در زمین
 خلق شدند آن نفوس بجهت عزت و سعادت و آسایش
 و راحت خود البته محتاج بامور کثیره هستند حال آن
 امور را اگر از سایر مخلوقات موجوده اقتباس
 نمایند آهون است یا خود در هر قرنی بدون اقتباس ایجاد
 امری از امور لازمه تعیش بشر نمایند * و اگر گفته شود
 که قوانین و اصول و اساس ترقی در درجات عالیه
 مدنیت کامله که در ممالک ساثره جاریست آن موافق
 حال و مقتضیات مألوفه اهالی ایران نیست * از اینجهت

لازم است که در خود ایران مدبران مملکت جهد بلیغ
 نموده ایجاد اصلاحاتی نمایند که موافق حال این
 بلاد باشد اول بیان کنند که مضرت از چه جهة است
 آیا عمار ممالک و تعمیر مسالك و توسل بوسائل تقویت
 ضعفاء و احياء فقرا و ترتیب اسباب ترقی جمهور و تکثیر
 مواد ثروت عموم و توسیع دائرة معارف و تنظیم حکومت
 و آزادی حقوق و امنیت جان و مال و عرض و ناموس
 مغایر حال اهل ایرانست * و آنچه غیر از امثال این
 امور است مضرتش در هر مملکت واضح
 و هویدا است اختصاص بمکانی دون مکان ندارد *
 باری جمیع این اوهامات از عدم عقل و دانش و قوت تفکر
 و ملاحظه صدور یابد بلکه اکثر معارضین و مسامحین
 فی الحقیقه اغراض شخصیة خود را در نقاب اقوال
 پنهان کرده در ظاهر بعضی کلمات که هیچ تعلق
 بآنچه مضر قلوب است ندارد عقول بیچارگان اهالی را
 مشوش مینمایند * أي اهل ایران قلب که ودیعه

ربانیة است اورا از آلائش خود پرستی باک و مقدس
 نموده با کلیل نوایای خالصه مزین نماید تا عزت
 مقدسه و عظمت سرمدیه این ملت باهره چون صبح
 صادق از مشرق اقبال طالع و لائح گردد. این چند روز
 ایام حیات دنیویه که چون ظل زائل است عنقریب
 بسرآید جهد نماید تا مشمول الطاف و عنایت رب
 احدیت گردید * و اثر خیری و ذکر خوشی از خود
 در قلوب و السن اخلاف بگذارد ﴿ واجعل لی لسان
 صدق فی الآخِرین ﴾ ای خوشا حال نفسی که خیر
 ذاتی خود را فراموش نموده چون خاصان درگاه حق گوی
 همت را در میدان منفعت جمهور افکنده تا بغنایت الهیه
 و تأییدات صمدانیه مؤید بران گردد که این ملت عظیمه را
 باوج عزت قدیمه رساند * و این اقلیم پزمرده را
 بحیات طیبه تازه و زنده نماید * و چون بهار روحانی
 اشجار نفوس انسانیرا بحلیه اوراق و ازهار و اثمار
 سعادت مقدسه سرسبز و خرم نماید ﴿ تم ﴾

چون در اصل این رساله مبارکه چنانکه در صفحه ۱۰۸ واقع است این عبارت وارد که ﴿صلاح الدین ملک منصور ایوبی در سنه ۶۹۳ هجری بکلی ملوک و عساکر اوروپ از ممالک و سواحل برتیه الشام و مصر اخراج نمود﴾ و متبادر از صلاح الدین ایوبی صلاح الدین کبیر شهیر است که در سنه ۵۸۹ وفات نمود و غالباً این مسئله بر غیر متعمقین در تاریخ مشتبه میشد چه که فتح آخرین عکا و اخراج صلیبیین از برشام بدست ملک اشرف صلاح الدین بن الملك المنصور قلاون صالحی وقوع یافت نه صلاح الدین کبیر که پسر ایوب است و لذا این اقل عباد ﴿فرج الله زکری الکردي﴾

توضیحاً از مصدر رساله نفیسه

استیضاح نمود و این رقیه

کریمه در جواب صدور

یافت و هی هذه

﴿ هو الله ﴾

﴿ أيها الفرج القريب ﴾

نامه شمارسید و ملاحظه گردید * لکن از عدم فرصت مختصر جواب مرقوم میشود ﴿ صلاح الدین ﴾ اول ایوبی یعنی پسر ایوب برادرزاده شیرکوه لقبش الملك الناصر است * این شخص با قوم مهاجم اهل صلیب محاربه کرد * و غلبه نمود و قدس و کرب و نابلوس و عسقلان و یافا و طرابلس و عکا و صور و صیدا * خلاصه جمیع شهرها که در دست صلیبیون بود فتح و استرجاع نمود و اسراء را در قلعه صور گذاشت و بمصر شتافت بعد بفته کشتیهای صلیبین مملوء از عساگر در مقابل صور پیداشدند * آنان از خارج و اسراء از داخل کوشیدند و صلیبیون بر صور استیلا یافتند * و از صور برخواستند بسوی عکا شتافتند و عکارا محاصره نمودند ملک ناصر ﴿ صلاح الدین ﴾ بکمال سرعت از مصر بسوریه شتافت ملاحظه کرد که عکا محصور است پس

﴿ صلاح الدین ﴾ صلیبیین را از طرف بر محاصره نمود
 و عکا در تحت دو محاصره افتاد زیرا صلیبیون عکارا
 محاصره نموده بودند و داخل عکا مرا بطین اسلام بودند
 بعد صلیبیون بر عکا استیلا یافتند و مرا بطین را بکشتند
 و زمان زمستان آمد ﴿ و صلاح الدین ﴾ رنجور شد *
 پس ارکان دولت مصلحت در آن دیدند که بشام
 مراجعت نماید و کسب صحت و عافیت کند * و در بهار
 باجیشی جرّار بر صلیبیین بتازد * و دوباره فتح عکا نماید
 ﴿ ولی صلاح الدین ﴾ ملک ناصر ایوبی در شام فوت شد
 و قلعه عکا در دست صلیبیون ماند * بعد از صد سال
 ﴿ صلاح الدین ﴾ ملک منصور که منسوب ایوب است
 فتح عکا کرد و تمام صلیبیون را از بریه الشام براند *
 آن ﴿ صلاح الدین ﴾ اول لقبش ملک ناصر است
 ﴿ و صلاح الدین ﴾ ثانی لقبش ملک منصور * اول پسر
 ایوب است ثانی از متعلقین ایوب * و عليك البهاء الابهی

و چون بر مضمون این رقیبه کریمه اطلاع حاصل شود
 معلوم گردد که طایفه قلاونیه که الملك المنصور صلاح
 الدین صالحی از ایشان است بلقب ایوبی ملقب بودند چه
 که از امرای سلسله ایوبیه اند * و سلاطین ایوبیه سه
 طبقه اند * اگراد ایوبیه که صلاح الدین کبیر رحمة الله
 علیه مؤسس دولت ایشان بود * و اترک ایوبیه
 که از امرای سلسله سابقه اند و چرا که
 ایوبیه که از مماليك ایشان بودند
 والله تعالی عالم بالحقائق

این رساله بهمت جناب آقا شیخ فرج الله مریوانی
 باطلاع این عبد فانی و کمال جهد و خلوص
 نیت (در مطبعه کردستان علمیه)

در سنه ۱۳۲۹ هجریه

مطبوع گردید